

DARTAG



کودکان

No. 18 - May 2007

شماره ۱۸ - مه ۲۰۰۷



داروگ

نشریه کودکان

شماره ۱۸ - ۲۰۰۷

سر دبیر: سوسن بهار

آدرس:

Darvag
Box 854
101 37 Stockholm - Sweden

آدرس پست الکترونیکی:

darvag_darvag@yahoo.com

آدرس سایت اینترنتی:

www.darvag.com

شماره تلفن:

(046) 70- 66 00 106

جیروی پستی:

Postgiro: 92 31 914 - 4

ISSN: 2402 - 5914

فهرست مطالب

* جنبش لغو کار کودک و کمپین مبارزه علیه تجارت انسان!
سوسن بهار

صفحه ۲

* با بچه های «گلوبال مارش»

صفحه ۳

* ۲۵۰۰ کیلومتر رژه علیه تجارت کودکان!

صفحه ۵

* ۴۰۰۰ کیلومتر رژه ی موفقیت آمیز علیه «تجارت کودکان» با راه پیمایی ۷۰۰۰ نفره در دهلی نو خاتمه یافت!

صفحه ۷

* مرکز کودکان

صفحه ۱۱

* برای ازدواج کایلاش عاشق هم کمپین سازمان دهی شد!

صفحه ۱۲

* دوازده اسطوره درباره ی کار کودک سوسن بهار

صفحه ۱۴

جنبش لغو کار کودک و کمپین مبارزه علیه تجارت انسان!

سوسن بهار

تجارت انسان، بعد از تجارت مواد مخدر و اسلحه، سومین تجارت در سطح جهان است. در شرایطی که سالیانه بیلیون ها دلار سود از این تجارت به جیب صاحبان سرمایه می رود، نظام سرمایه داری و سیاست مداران و کارشناسان آن در برابر این فاجعه ی انسانی هم - مثل بسیاری دیگر از مسایل و مشکلات گریبان گیر مردم کارگر و زحمت کش - سکوت مطلق را برگزیده اند. از این گونه مسایل در رسانه های گروهی جهان ما حرفی به میان نمی آید، و اگر هم این رسانه ها به ندرت به این گونه مسایل اشاره ای می کنند، نه به قصد اطلاع رسانی به جامعه ی بشری، بلکه برای اعاده ی حیثیت از کل نظام سرمایه داری و انداختن بار گناه به گردن مشتی افراد شریر و یا فرهنگ خانواده ها و، در واقع، برای توجیه دلایل وجود این گونه مشکلات است.

در برابر این سکوت رسانه های گروهی و این جنایت صاحبان سرمایه، اما بخش پیشرو جامعه ی انسانی بی کار و ساکت ننشسته است. برعکس، بسیاری از فعالین جنبش لغو کار کودک و حقوق انسانی، به افشای این تجارت، تاثیرات مخرب آن به ویژه بر زندگی کودکان، و اعتراض به آن پرداخته و برای از بین بردن آن تلاش می کنند. به هم پیوستگی تجارت انسان با پدیده ی کار کودکان، استعمار جنسی زنان و کودکان دختر در عرصه ی صنعت سکس، و ارتباط تنگاتنگ این ها با سیاست بیکارسازی سرمایه داری و تحمیل بی حقوقی مطلق به طبقه ی کارگر و زحمت کش، از جمله کمپین «دفاع از حق کودک» و «گلوبال مارش» را بر آن داشت که در ادامه ی فعالیت های بی وقفه ی خود علیه بهره کشی از کودکان و کودک آزاری، کمپینی را نیز برای شناساندن این پدیده ی زشت به جهانیان در دستور کار خود بگذارد. و جهت وضع قوانینی علیه این تجارت، و نیز فشار برای اجرای قوانین موجود، تلاش کند. ایجاد مراکز توان بخشی برای کودکان آزاد شده از مهلکه ی تجارت انسان و تاکید بر تحصیل رایگان و اجباری با کیفیت بالا برای کودکان، به مثابه تنها راه جلوگیری از بهره کشی و تجارت آنان، اهداف و مطالبات این کمپین هستند.

رژه علیه ترافیکنیک انسان، که از بیست و پنجم ماه فوریه ی سال جاری از کلکته در هندوستان شروع شد و پس از یک راه پیمایی چهار هزار کیلومتری در کشورهای هندوستان، نپال، بنگلادش و پاکستان، در بیست و دوم ماه مارس همین سال در دهلی خاتمه یافت، شاهد دیگری بر زنده بودن و پیگیری بودن جنبش جهانی الغای کار کودک است. حضور صد کودک و جوان آزاد شده از بردگی و تجارت انسان، به هم راه ده ها هزار انسان شریف و کودک دوست که در هر شهری در طول این راه پیمایی طولانی به استقبال آنان می آمدند، نگاه روشن و تحلیل های داهیهانی کودکان نسبت به موقعیت خودشان و جایگاه این حرکت شان، دنیایی زیبا و پر شور از هم بستگی و تلاش را دامن زد و تاثیر مستقیم و فراکشوری این حرکت اعتراضی را بر فعالیت های آتی ما در جلوگیری از این پدیده ی زشت به ارمغان آورد.

سه سال پیش و بعد از پایان کار کنگره ی اول کودکان کارگر جهان در فلورانس ایتالیا، در معرفی این جنبش به مختصات این حرکت جهانی در الغای کار کودکان پرداختم و در بررسی نقاط قوت این جنبش جوان از جمله به پویا بودن و در جا نزدنش - در قیاس با سایر حرکت های اجتماعی معاصر - به دلیل خصلت سوسیالیستی در خودش، علی رغم حضور گرایش های اجتماعی مختلف در آن - اشاره کردم. خصلتی که جنبه ی رادیکال و پیگیر مبارزه و تلاش علیه کار

اجتماعی و سیاسی فعالین و دست اندرکاران حقوق کودک - با سازمان دهی یک رژه هشتاد هزار کیلومتری دور دنیا توسط ۳۰۰ کودک به نمایندگی از جانب دویست و پنجاه میلیون کودک کارگر و بردهی قرض در سراسر جهان، و در متن دنیایی از فعالیت‌های آگاه‌گرانه و تبلیغی، به اجلاس سالیانه این سازمان در ژنو ارائه و به آن تحمیل شد.

یکی از مشخصه‌های شایسته‌ی این جنبش، همان‌طور که گفتیم، زنده بودن، پیگیر بودن و رو به پیش بودن آن است. و آفتاب آمد دلیل آفتاب. دومین کنگره‌ی موفقیت آمیز کودکان کارگر جهان در دهلی هندوستان، در سال ۲۰۰۵، کمپین‌های علیه کار خانگی کودکان و تحصیل کودکان دختر و رفع تبعیض از آنان، که در ادامه‌ی این کنگره انجام شدند، و به ویژه رژه‌ی چهار هزار کیلومتری اخیر در ممنوعیت تجارت انسان خود بهترین گواه و صحت آن ادعاها است.



رژه علیه ترافیک‌کینک انسان، اولین حرکت جدی واز پایین علیه تجارت کودکان و زنان، جدا از جلسات پنهانی و پشت درهای بسته‌ی سازمان ملل و «یونسف» و... است. حرکتی که از طرف جنبش الغای کار کودکان و با حضور ده‌ها هزار انسان شریف و زحمت کش و با شعارهای «زنده باد آزادی»، «زنده باد انقلاب»، و «زنده باد آگاهی» به پایان رسید. گزارش کامل این کمپین و رژه‌ی اعتراضی را، که بی شک یک برگ زیبای سرخ و پر تلاوی دیگر را بر دفتر مبارزات کارگران علیه نظام سرمایه داری و در دفاع از حقوق کودکان افزود، در این شماره‌ی «داروگ» می‌خوانید.

کودکان و برای الغای آن را تامین می‌کند. خواست تحصیل رایگان و اجباری برای کودکان، اشتغال به کار والدین بیکار شده، تامین بیمه های اجتماعی و بیمه‌ی بیکاری برای طبقه‌ی کارگر، حق تشکل و تجمع در محل کار، و بسیاری از خواست‌های پیشروی دیگر در زمینه‌ی حقوق کارگران که در دستور این جنبش قرار دارد نیز به سهم خود نشان گر خصلت و جهت گیری طبقاتی آن است.

علاوه بر این، جنبش الغای کار کودکان، بر خلاف بسیاری از جنبش‌های اجتماعی معاصر، هرگز به زایده‌ی برنامه‌های سازمان ملل، و کارآکتریک تشکل ان. جی. او، در نیامده است و کاملاً جنبشی عمل کرده است. این جنبش، فعالیت‌های اجتماعی سازمان داده است و از طریق رژه‌های اعتراضی، نشر ادبیات، آگاه کردن و بسیج مردم، تماس با سایر جنبش‌های اجتماعی، اعمال فشار به اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های مدافع حقوق کارگران و کودکان، و ده‌ها و صدها حرکت ابتکاری

و موثر دیگر، وجود و حضورش را به سرمایه داری و نهادهای آن تحمیل کرده است. جنبش الغای کار کودکان، به دلیل جوهر عاطفی و شریف خود، که همان دفاع از حق کودکی است، مورد توجه و حمایت مردم آزادی خواه در سطح جهان قرار گرفته است. قبلاً نیز گفته بودم، که این جنبش جوان، تنها جنبشی است که توانسته است در سال‌های اخیر کنوانسیون را طریق فعالیت‌های از پایین به دولت‌های سرمایه داری تحمیل کند. مقاله نامه‌ی ۱۸۲ «سازمان جهانی کار»، مبنی بر ممنوعیت کار پر مخاطره برای کودکان زیر پانزده سال و تبصره‌ی آن - یعنی مصونیت قانونی و

با بچه‌های «گلوبال مارش»

هفت روز کار می‌کردند و روزی سی روپیه درآمد داشتند. در یک آشغال دانی بزرگ پشت یک رستوران مک دونالد کار می‌کردند و خرده شیشه‌ها مرتب دست‌هایشان را زخمی می‌کرده است.

از سلیم می‌پرسم: چی شد، که به این جا - یعنی بال اشرم - آمدید؟ می‌گوید: «بسیاری از بچه‌ها مثل ما آن جا کار می‌کردند و هنوز هم می‌کنند. از بچه‌هایی که به آن جا می‌آمدند، شنیدیم که بعضی بچه‌های "مثل ما" به مدرسه می‌روند و کسانی هستند به نام فعالین «ب. ب. آ» که به آن‌ها کمک می‌کنند به مدرسه بروند. ما خیلی فقیر بودیم، پدرمان می‌گفت، که ما به مدرسه نمی‌توانیم برویم. اما عموی من به او گفت، بیا بچه‌ها را به "بال اشرم" ببریم، تا آن جا درس بخوانند. و ما به این جا آمدیم.»

از او می‌پرسم: نظرت راجع به بال اشرم چیست؟ می‌گوید: «روز اولی که این جا آمدم، خیلی خوشحال شدم. باغ زیبا بود. اما مرا پذیرفتند، چون خیلی کوچک بودم. الان دو سال است این جا هستم. عالی است. درس می‌خوانم، ورزش می‌کنم، کلاس موسیقی دارم.»

گویند: سیزده و نیم ساله است. باهوش، متفکر و ساده. به مدت یک سال سنگ شکن بوده است. از او می‌پرسم: پیامی برای بچه‌ها و بزرگ‌ترهایی که «داروگ» را می‌خوانند نداری؟ می‌گوید: «من می‌خواهم معلم شوم. فکر می‌کنم تمام بچه‌هایی مثل من باید معلم شوند. همه‌ی بچه‌های دنیا!»

نجیبد کمار: دوازده ساله است و خشت زنی می‌کرده است. خوشحال است، که فعالین «کمپین دفاع از حق کودکی» آزادش کرده‌اند و الان در بال اشرم (مرکز توان بخشی کودکان کار و بردگان آزاد شده‌ی قرض) زندگی می‌کند. او هم می‌گوید، که همه‌ی بچه‌های دنیا باید معلم شوند!

سلیم و عالمین: دو برادر هشت و نه ساله‌اند. بسیار زیبا و باهوش. به سلیم لقب «مستر سلیم» داده‌ام، چون بسیار جنتلمن است. هفته‌ای

مورد تجارت قرار بگیرند، در هیچ کجای دنیا. این رژه می‌خواست این را بگوید و خوب هم گفت.»

از او هم می‌پرسم: شادترین خاطره‌ی زندگی‌ات چیست؟ می‌گوید: «این جا، زندگی این چند مدت در این جا هم راه با عشق با شماها!»

دولی کماری: ده ساله و سنگ شکن است. از هفت سالگی به مدت سه سال در معدن سنگ کار کرده است. دولی کودکی است، که رنگ پول و کلا کاغذ را ندیده بود. او از زندگی در خارج از معدن سنگ هیچ تصویری نداشت. اما الان شاد، سخن ران و پر توان است. صدای بسیار زیبایی دارد و خیلی هم قشنگ می‌رقصد. می‌گوید: «شادترین لحظات زندگی من زمانی است، که با هم زندگی می‌کنیم و برای بچه‌ها آواز می‌خوانیم. برای بچه‌های دنیا.» و ادامه می‌دهد: «می‌دانی؟ ما باید مبارزه کنیم علیه کسانی که کودکان را اذیت می‌کنند، ما باید مبارزه کنیم علیه کار کودک و برای تحصیل آن‌ها. آدم‌های بدجنس باید از کارها اخراج شوند و بال مزدوری کتم کرنگه!» (یعنی کار مزدی باید لغو شود!)

از دلوی می‌پرسم: نظرت راجع به برابری بین دخترها و پسرها چیست؟ جواب می‌دهد: «دخترها باید در همه چیز اول باشند، سرصف! چون خیلی وقت است، که آخر بوده‌اند. من می‌گویم اول دخترها!»

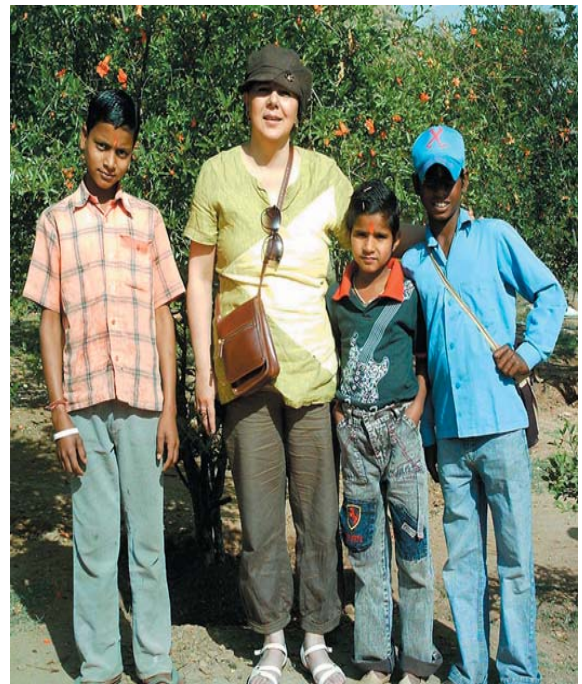
کمار الدین: پانزده ساله است و اهل نپال. زیبا است با نگاهی رمنده. ساکت، با لبخندی هزار بار گویاتر از هر واژه. کودک کار خیابانی بوده است. تعریف می‌کند: «بعضی وقت‌ها که کار نبود، توی آشغال‌ها دنبال غذا می‌گشتم. من شش سال در خیابان زندگی کردم، تا این که یک روز که مشغول پیدا کردن غذا در زباله‌ها بودم، فعالین گلوبال مارش مرا پیدا کردند و به این مرکز آوردند.»

می‌پرسم: الان چه می‌کنی؟ می‌گوید: «ورزش، فقط ورزش. مربیان ما در مرکز تشخیص داده‌اند، که من به ورزش نیاز دارم تا بعد بتوانم



درسم را شروع کنم.» مربی او در مرکز می‌گوید: «وضع روحی‌اش الان خوب است، اما بدنش نیاز به تقویت از طریق غذای مناسب و ورزش دارد تا مغزش آمادگی درس خواندن را پیدا کند.»

کای لایش شروع به تمرین ورزش با آن‌ها کرده است و می‌گوید، که آن‌ها ورزشکاران خوبی شده‌اند. سلیم در ادامه‌ی صحبت‌اش



می‌گوید: «ما از خانواده‌ای مسلمان می‌آییم، اما امروز من می‌دانم که همه‌ی ما انسانیم، چه مسلمان چه هندو و...»

ویرو کمار: ده ساله است و زیبا، بسیار زیبا و باهوش، به خصوص در موسیقی و نت خوانی. خشت زن بوده است و می‌گوید: «مدرسه یعنی دوستی و انسانیت.» و فریاد می‌زند: «آواز دو همی کی!» (حقت را فریاد بزن!)

زنتیدره کمار: اهل هندوستان است. می‌گوید: «شانزده ساله‌ام، کارگرم. از ده سالگی کارگر کشاورزی بودم. و بزرگ‌ترین آرزویم از بین رفتن کار کودک، بردگی قرض و تجارت کودکان است. وقتی که هم بستگی‌مان را و این کار و رژه را می‌بینم، فکر می‌کنم که از بین بروم.»

سورج کمار: سیزده ساله و هندی است. برده‌ی قرض و کارگر کشاورزی بوده است. سورج از هشت سالگی و به مدت پنج سال کار کرده است. می‌گوید: «بهترین لحظه‌ی زندگی من الان هست، چرا که می‌بینم بچه‌های مثل من با یک رژه می‌توانند یک قانون را به دولت تحمیل کنند.»

مانتون کمار: سیزده ساله و پنجابی است. برده‌ی قرض بوده و از سن نه سالگی به مدت چهار سال کار کرده است. از او می‌پرسم: نظرت راجع به این رژه چیست؟ می‌گوید: «این قانون وضع خواهد شد و ما بسیار خوشحالیم.»

می‌پرسم: شادترین خاطره‌ی زندگی‌ات چیست؟ می‌گوید: «وقتی که در طول این رژه دسته جمعی به تمام شهرها وارد می‌شدیم، با هم بودیم، سرود می‌خواندیم و شعار می‌دادیم.»

رادا کماری: دختری ده ساله از اهالی راجستان است. در معدن سنگ کار می‌کرده و کارش سنگ شکنی بوده است. از هفت سالگی به مدت سه سال کار سنگ شکنی کرده است. از او می‌پرسم: نظرت راجع به این رژه چیست؟ جواب می‌دهد: «بچه‌ها نباید کار کنند و

دو هزار و پانصد کیلومتر رژه علیه تجارت کودکان!

صنعت سکس، به شیوع بیماری «اچ. آی. وی» در بین کودکان دامن زده است.

«کمپین دفاع از حق کودکی» برای اطلاع رسانی از این واقعیت تلخ و اسف انگیز و در مبارزه علیه آن، این رژه‌ی اعتراضی را سازمان داده است. تاکید بر حقوق کودکان مندرج در کنوانسیون‌های موجود و قوانین و سیاست‌های ناظر بر حق کودکی، درخواست برنامه‌های ویژه برای آموزش به کودکان و مصونیت آنان در قبال تجارت انسان، وضع قوانین بین المللی برای جلوگیری از این تجارت، و نظارت سازمان‌های مدافع حق کودکی بر کار دستگاه قضایی و پلیس در این گونه کشورها، ایجاد یک شبکه از نهادهای مسئول در نپال، هندوستان، بنگلادش برای جلوگیری از این امر، توان بخشی به قربانیان و... از جمله خواست‌های رژه علیه تجارت کودکان هستند.

* * *

اطلاعیه‌ی مطبوعاتی شماره‌ی یک

بیست و سوم فوریه ۲۰۰۷، کلکته،
دووی، یازده ساله، هنوز نمی‌داند که چرا از بدو تولدش در معدن سنگ بوده است و چرا پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگش هرگز اجازه‌ی بیرون رفتن از معدن سنگ را نداشته‌اند. او هرگز رنگ پول را ندیده است، هیچ کاغذی را لمس نکرده است، هیچ تجربه‌ای از پدیده‌هایی مثل الکتریسته و آب استرلیزه نداشته است. او که چند سال پیش توسط «کمپین آزادسازی کودکان از کار بردگی» آزاد گشت، پس از چند ماهی زندگی در مرکز توان بخشی و سوادآموزی تازه سئوالاتی از قبیل: چرا تجارت انسان وجود دارد؟ چرا رسم بره داری بر نیفتاده است؟ و... برایش مطرح شد و در ادامه‌ی تلاش برای پاسخ گویی به این سئوالات، اکنون در راهپیمایی علیه تجارت کودکان شرکت دارد.
راکش، پسر سیزده ساله، از دهکده‌اش در ایالت بهار دزدیده و به روستایی در امری ستار برده شد. او در طی پنج سال طولانی و با روزی هجده ساعت کار به همراه کودکان دیگر مانند برده به گاوداری پرداخت. دلیل توان و کشش این کودکان برای روزی هجده ساعت کار، مواد مخدري بود که برده دارها به آن‌ها می‌دادند. راکش در سال ۲۰۰۶ توسط فعالان «جنبش لغو کار کودک» آزاد شد و امروز در این راهپیمایی شرکت دارد. او می‌گوید: «همیشه آرزوی دیدن مادرم را داشتم. فکر نمی‌کردم بتوانم بینم. اما وقتی دیدم، دیگر نمی‌توانستم با او حرف بزنم. چون او می‌تیلی حرف می‌زد و من زبان مادری‌ام را دیگر فراموش کرده بودم.»
راهپیمایی آسیای جنوبی علیه تجارت کودکان، اولین و بزرگ‌ترین

«بچو پان بچو آندولان»، «کمپین دفاع از حق کودکی در هندوستان»، یک رژه‌ی اعتراضی دو هزار و پانصد کیلومتری را در هندوستان و نپال و بنگلادش علیه تجارت کودکان سازمان داده است. ضمن تبریک به کلیه دست اندرکاران و تلاش‌گران جنبش لغو کار کودک و کمپین دفاع از حق کودکی به خاطر سازمان دادن این رژه‌ی اعتراضی، از همه‌ی شما عزیزانی که دل در گرو زندگی سعادت مند کودکان جهان دارید، دعوت به همکاری با این کمپین را می‌کنم و تقاضا دارم کمک‌هایتان از این کمپین انسانی زنده و بر حق را دریغ نکنید.

سوسن بهار

بیست و ششم فوریه ۲۰۰۷

«مرکز ادبیات کودک، داروگ»

«جمعیت الغای کار کودکان در ایران»

* * *

تقویم «رژه‌ی آسیای جنوبی علیه تجارت کودکان»

مقدمه:

گفته می‌شود که تجارت انسان سومین تجارت غیر قانونی در سراسر جهان، بعد از مواد مخدر و اسلحه، است.
بنا به گزارش سال ۲۰۰۵ Dep. of state, Trafficking in person، سالانه بین شش صد تا هشت صد هزار زن و مرد و کودک در سطح بین المللی مورد تجارت قرار می‌گیرند. به اطلاع دی پی US، هشتاد درصد از این میزان را زنان و کودکان دختر تشکیل می‌دهند که بیش از پنجاه درصد آن‌ها در سنین کودکی‌اند.
مبارزه علیه عمل غیر انسانی تجارت کودکان، نیاز به وضع قوانین و نیز پیگیری قانونی دارد. قربانیان این فاجعه‌ی انسانی به ویژه کودکان که نیاز به تحصیل و بازی و آسایش دارند، باید از وسیع‌ترین حمایت‌های بین المللی برای رهایی از این مصیبت و برخورداری از زندگی انسانی بهره مند شوند. برای پایان بخشیدن به این تراژدی، حرکتی اجتماعی و مبارزه‌ای پیگیر با حمایت‌های بین المللی لازم است.
بنا به گزارش سال ۲۰۰۳ «سازمان جهانی کار»، هشت میلیون و چهارصد هزار کودک در سراسر جهان به سخت‌ترین نوع کارها اشتغال دارند. از این تعداد، یک میلیون و دویست هزار نفر قربانی تجارت کودک هستند. در هندوستان بنا به گزارش «تی. آی. پی»، سالانه بین پنج تا هفت هزار کودک مورد تجارت قرار می‌گیرند. و در بنگلادش میزان تجارت زنان و دختران به ده تا بیست هزار نفر می‌رسد. استفاده از این کودکان در

دو هزار و پانصد کیلومتری در جنوب آسیا آغاز شد. خانم جون مالایا، هنرپیشه‌ی بنگلادشی، از جمله حمل‌کنندگان پرچم رژه‌ی علیه تجارت کودکان است. کایلایش ساتیارتی، دبیر «گلوبال مارش» و بنیان‌گذار «کمپین دفاع از حق کودک» می‌گوید: «شرم آور است که بزرگ‌ترین دموکراسی جهان هیچ قانونی برای جلوگیری از تجارت کودکان در هندوستان، پاکستان و بنگلادش و نپال ندارد.» او گفت: «سی درصد از ده میلیون کودک برده‌ی قرض هندوستان، قربانیان تجارت انسانند.» او اضافه کرد: «جنوب آسیا بزرگ‌ترین مرکز تجارت کودکان جهان و ترانزیت تمامی اشکال تجارت کودکان به علاوه‌ی کار خانگی، خدمتکاری، کامل جوکی، بردگی قرض، بیگاری، ازدواج کودکان برای به کار گرفتن شان در فحشا است.» سوت آغاز این رژه طی مراسمی با شکوه با شرکت هزاران تن از کارگران و انسان‌های مدافع حق کودک، شخصیت‌ها و نهادهای دفاع از حق کودک و در میان دریایی از باندرول‌های رنگی و

جنبش اجتماعی علیه تجارت کودکان در جهان معاصر است. کایلایش ساتیارتی، دبیر «گلوبال مارش»، رژه‌ی جهانی علیه کار کودک، و عضو هیات اجرایی «کمپین دفاع از حق کودک» می‌گوید: «موضوع این رژه، ضرورت وجود یک جنبش اجتماعی و از پایین علیه تجارت کودکان و در عین حال یک پیگیری حقوقی برای جلوگیری از این امر و ایجاد مراکز توان بخشی برای کودکان آزاد شده و تلاش برای آزاد سازی کودکان بیش‌تری از این تجارت است.»

«سازمان جهانی کار»، «یونیسف»، «اتحادیه‌ی آزاد بین‌المللی کارگران»، «کنفدراسیون معلمان جهان» و دو هزار سازمان زیر مجموعه‌ی «گلوبال مارش» و از جمله «مرکز ادبیات کودک، داروگ» و «جمعیت الغای کار کودکان در ایران» و تعداد زیادی از سازمان‌های مدافع حقوق کودکان از این رژه‌ی اعتراضی پشتیبانی نموده‌اند. خانم ناندیتا داس، هنرپیشه‌ی سینما و فعال اجتماعی عرصه‌ی حقوق کودکان و زنان می‌گوید: «تجارت



پلاکاردهای زیبا زده شد و رژه علیه تجارت کودکان در حال طی کردن اولین روز خود است. بر روی باندرول‌ها، شعارهای از قبیل: تجارت کودکان ممنوع، بیگاری کودکان ممنوع، نه به تجاوز به حق کودک و کودکان، ایجاد مراکز توان بخشی برای قربانیان و وضع و پیگیری قوانین بین‌المللی، و نه به استثمار، به چشم می‌خورد.

برای آشنایی با فعالیت‌های «رژه‌ی جهانی علیه کار کودک» («گلوبال مارش») می‌توانید به سایت این حرکت بین‌المللی مراجعه کنید. «مرکز ادبیات کودک، داروگ» و «جمعیت الغای کار کودکان در ایران» از جمله نهادهای عضو و هم‌کار این حرکت بین‌المللی هستند.

www.globalmarch.org

انسان و استثمار آن یک پدیده‌ی شرم‌آور است که باید تمامی نیروهای اجتماعی را علیه آن بسیج کرد و به آن پایان بخشید. هیچ عذر و بهانه‌ای برای تجارت انسان وجود ندارد.»

این رژه‌ی اعتراضی بیست و پنج روزه با طی دو هزار و پانصد کیلومتر و با حضور دائم صد نفر که نصف آنان قربانیان سابق تجارت انسان می‌باشند و با پشتیبانی هزاران انسان دیگر از روز بیست و پنجم فوریه ۲۰۰۷ از شهر کلکته در هندوستان آغاز می‌شود. از آن حمایت کنید و صدایش را به گوش جهانیان برسانید!

اطلاعیه‌ی مطبوعاتی شماره‌ی دو

بیست و پنجم فوریه ۲۰۰۷، کلکته، بزرگ‌ترین حرکت جهانی علیه تجارت انسان در شکل رژه‌ی

چهار هزار کیلومتر رژه موفقیت آمیز علیه «تجارت کودکان» با راه پیمایی هفت هزار نفره در دهلی نو فائمه یافت!

راه پیمایی نمودند. شرکت کنندگان در این رژه اعتراضی فاصله‌ی طولانی بین شهرها را با ماشین می‌پیمودند، اما از فاصله‌ی چند کیلومتری هر شهری راه پیمایی خود را با هم راهی هزاران انسان کارگر، آزاده و شریف و مدافع حق کودکی از هر شهری - که به استقبال آنان می‌آمدند - به درون شهرها ادامه می‌دادند. رژه‌ی اعتراضی علیه «تجارت و استثمار کودکان»، یک نمونه‌ی بارز و روشن از کار جنبشی، مستقیم و خیابانی بود. میتینگ‌های متعدد در طول این رژه در کوچه‌ها و خیابان‌های شهرها، مخاطب قرار دادن مستقیم مردم، و بحث‌های رو در رو در مورد تجارت و استثمار کودکان، یک جزء اصلی این حرکت اعتراضی بودند. من خود شاهد یک نمونه‌ی بسیار جالب و تکان دهنده از این روش فعالیت بودم. در طول این رژه، و در یکی از میتینگ‌های آن، وقتی با اعتراض یک کارفرما نسبت به این رژه و حرف‌های تردیدآمیز وی که کلامنکر توان کودکان برای کار بود روبرو شدیم، کایلاش ساتیارتی میکروفون را در اختیار خود بجهه‌ها قرار داد تا تجربه و نظرشان را مستقیماً با این کارفرما و مردمی که حول میتینگ تجمع کرده بودند در میان بگذارند. صحبت‌های پر شور و تکان دهنده‌ی عبدل، سیتا، دولی و... که به عنوان شاهدان زنده و قربانیان مستقیم این فاجعه‌ی انسانی پاسخ این کارفرما را دادند، سرانجام باعث معذرت خواهی وی گشت.

در طول رژه اتفاقات جالب دیگری نیز افتاد: لو رفتن و دستگیری کسانی که از این رژه به عنوان پوششی برای جا به جایی کودکانی که قاچاق شده بودند استفاده می‌کردند؛ شادی کودکان آزاد شده؛ ازدواج گوین از نپال، یکی از فعالین صمیمی و از سازمان دهندگان این حرکت، در طول راه پیمایی؛ هدیه‌ی یک کاپ افتحار در دفاع از حق کودکی به کایلاش ساتیارتی، دبیر «گلوبال مارش»، از سوی دبیر انستیتی تحقیقاتی معتبر هندوستان؛ شرکت سیزده تشکیل ان. جی. اوی فعال در زمینه‌ی دفاع از حق کودکی در راه پیمایی دهلی که بسیار با شکوه بود؛ و... از جمله خاطرات شیرین این رژه‌ی اعتراضی بود، که برگ دیگری را بر تاریخ مبارزات کارگری علیه نظام سرمایه داری و برای لغو کار مزدی افزود.

مسئولین و سازمان دهندگان رژه علیه «تجارت و استثمار کودکان»

گوین فائل

برده‌ی قرض و کارگر کشاورز سابق که در سال ۱۹۹۶ توسط «ب. ب. آ» (کمپین دفاع از حق کودکی) آزاد و به مرکز توان بخشی آورده شد. وی در طی دوره‌ی توان یابی در مرکز کودکان، علاوه بر تحصیل، به یک فعال و رهبر عملی جنبش لغو کار کودک تبدیل

چهار هزار کیلومتر رژه‌ی موفقیت آمیز علیه «تجارت کودکان» با شعارهای «کار مزدی لغو باید گردد»، «زنده باد آگاهی، زنده باد انقلاب، زنده باد آزادی»، «هر بچه‌ای حقی دارد»، «منوعیت ترافیکینگ»، «کودک کار نمی‌خواهد، تحصیل می‌خواهد» و... پایان یافت. اما تظاهرات‌ها و پیکت‌های تکمیلی تا تصویب قانونی علیه تجارت و استثمار کودکان ادامه دارد.

کایلاش ساتیارتی، دبیر «گلوبال مارش»، در سخن رانی پایانی این حرکت اعتراضی خطاب به مطبوعات و مقامات دولتی در هندوستان گفت: «شرم آور است که در قدیمی‌ترین دموکراسی جهان، قانونی علیه تجارت و استثمار کودکان وجود ندارد. در حالی که در کشور هندوستان بیش‌ترین تعداد قربانیان تجارت و قاچاق انسان مورد تعدی و تجاوزات گوناگون قرار می‌گیرند، دولت هیچ اقدامی را برای جلوگیری از این فاجعه در دستور خویش نداشته است.»

او اضافه کرد: «تجارت انسان درآمدی معادل سی و دو بلیون دلار نصیب سرمایه داران در سطح جهان می‌کند. به ویژه از طریق زنانی که در صنعت سکس به کار گرفته می‌شوند. از این مبلغ بین دوازده تا چهارده بلیون دلار به تجارت کودکان اختصاص دارد. بنا به اطلاع «یو. اس. دی. پی»، سالانه بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ هزار انسان مورد تجارت قرار می‌گیرند که از این تعداد هشتاد درصد زنانند و پنجاه درصد آنان را هم کودکان دختر تشکیل می‌دهند. بنا به همین گزارش، تجارت انسان سومین تجارت در بعد جهانی پس از مواد مخدر و اسلحه است.»

کایلاش ساتیارتی در ادامه‌ی سخنان خود گفت: «در حالی که خانواده‌ها برای خرید احشام بعضاً تا صد هزار روپیه خرج می‌کنند، کودکان شان را به صد روپیه به باندهای قاچاق کودک می‌فروشند!»

«توقف قاچاق کودکان»، «لغو کار کودک»، «تحصیل اجباری و رایگان با کیفیت بالا»، «ایجاد مراکز توان بخشی برای کودکان مورد تعدی قرار گرفته»، «وضع قوانین بین‌المللی برای جلوگیری از قاچاق کودکان» و... از جمله خواست‌های اعلام شده‌ی این حرکت جنبشی و اجتماعی با شکوه بودند.

رژه‌ی اعتراضی علیه «تجارت و استثمار کودکان»، که از تاریخ بیست و پنجم فوریه‌ی ۲۰۰۷ تا بیست و دوم مارس همین سال سازمان یافته بود، قرار بود مسافتی به طول ۲۵۰۰ کیلومتر را در کشورهای هندوستان و نپال بپیماید. صد کودک و جوان و بزرگ سال به نمایندگی از جانب قربانیان تجارت انسان در این رژه‌ی اعتراضی شرکت کردند و در مجموع بیش از چهار هزار کیلومتر

کرده است. کیفیت کار و قدرت استدلال و خصیصه‌ی رهبری ام پارکش در تمامی کمپین‌هایی که او بخشی از آن بوده است، به طرز خیره‌کننده‌ای چشم‌گیر بوده است. ام پارکش از فعالین عرصه‌ی تحصیل رایگان و بازگرداندن پول ثبت نام در مدرسه‌اش بوده و از رهبران کمپین ثبت تولد کودکان و تبدیل دهکده‌ی محل تولد خودش به دهکده‌ی دوستدار کودکان است. او به تنهایی توانسته است تولد پانصد کودک را ثبت کند. استدلال او این است که: ثبت تولد کودکان، جدا از مساله‌ی هویت، برای تحصیل، شاغل شدن و بیمه‌های اجتماعی یک امر ضروری است. پارکش هم برده‌ی قرض بوده است و من داستان زندگی‌اش را در شماره‌ی شانزدهم «داروگ» آورده‌ام.

پوران بانجرا

پوران به هم راه پدر و مادرش برده‌ی قرض در معدن سنگ بوده است. او شش ساله بود، که این کار را شروع کرد. سنگ

شد و در رژه‌ی جهانی کودکان علیه کار کودک در سال ۱۹۹۸ بسیار فعال بود. گوین خانل امروز یکی از مسئولین محلی کمپین دفاع از حق کودکی «ب. ب. آ» است.

دولی

دولی در سن هشت سالگی برای اولین بار در عمرش پدیده‌ای به نام آزادی را تجربه کرد، خواند، رقصید و با کودکان دیگر بازی کرد. او معدن زاد است و برده‌ی قرض به دنیا آمده است. دولی امروز در بالیکا اشرم، مرکز توان‌یابی دهلی، زندگی می‌کند. زندگی این دختر زیبا، سراسر رنج و درد بوده است. او هرگز خانه‌ی شخصی نداشته است و به طور دسته‌جمعی با پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگش به عنوان برده‌ی قرض در معدن سنگ زندگی کرده و کارش سنگ شکنی بوده است. فعالین «ب. ب. آ» او را به هم راه صد نفر دیگر از چنین بردگانی در چرخه‌ی دبری آزاد کردند. دولی امروز شاد است و یک دختر زیبای جوان به حساب



می‌شکست و در کامیون می‌گذاشت و کابل‌های سنگین را دور آن‌ها می‌پیچید. یازده ساعت در روز، از ساعت شش صبح تا پنج بعدازظهر. هفت روز در هفته. بیش از نصف روز را با شکم خالی کار می‌کرد، چون نه وقتی برای خوردن صبحانه داشت و نه صبحانه‌ای به او می‌دادند. او فقط پانزده دقیقه وقت استراحت برای ناهار داشت. ساعت یک بعدازظهر. محل کار بسیار غیر بهداشتی و بدون وسایل ایمنی بود. اثر عمیق زخمی بر زانوی پوران دیده می‌شود، که یادگاری از زمان سنگ شکنی است. او به مدت سه سال، از شش تا نه سالگی، به این جان کوچک کندن ادامه داد، تا سرانجام در جست و جوی فعالین «ب. ب. آ» برای آمارگیری از تعداد کودکان برده، کشف شد و به هم راه بردار کوچک‌ترش به بال اشرم، مرکز توان‌یابی کودکان، آورده شد.

پوران اکنون با سایر کودکانی که قربانی بردگی و استثمار بوده‌اند، زندگی می‌کند. او علاوه بر تحصیل، موسیقی هم کار می‌کند و بر روی شعارهای موزیکال کمپین‌های دفاع از حق کودکی تمرکز

می‌آید. وی یک فعال جنبش لغو کار کودک است و می‌گوید: هیچ بچه‌ای نباید برده باشد. «داروگ» مصاحبه‌ای اختصاصی با دولی داشته است، که توجه تان را به آن در شماره‌ی ویژه‌ی این رژه جلب می‌کنم. دولی در زمینه‌ی کارهای فرهنگی بسیار فعال است و تحصیل می‌کند.

ام پرکش

او می‌گوید: این حق ماست و بزرگ ترها باید به ما گوش کنند. این حق کودکان است. و اگر آن‌ها به این حق آشنا نیستند، ما به فعالیت مان شدیداً ادامه می‌دهیم تا توجه آنان را جلب کنیم. ام پرکش، پسری چهارده ساله از منطقه‌ی جی پور هندوستان است. او جایزه‌ی صلح کودکان را که از طرف نلسون ماندلا و ویلهم دکلرک، رئیس‌جمهور سابق آفریقای جنوبی و دریافت‌کننده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل به هم راه نلسون ماندلا، تعیین شده بود به خاطر فعالیت در زمینه‌ی لغو کار کودک و بردگی قرض دریافت

را تمیز می‌کرده است. دو سال به این شکل کار کرده است، آن هم با شکم خالی. چون صاحب کارش به او غذا نمی‌داده است. بعد از دو سال، او را برای کار به جای دیگری فرستادند. از صبح زود تا یک و دو نیمه شب کار می‌کرد. و کتک هم می‌خورد و مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گرفت.

می‌گوید: صبح‌ها تریاک با چای به آن‌ها می‌دادند و شب‌ها مشروب الکلی، تا بتوانند از پس سرمای پنجاب برآیند و کار کنند. او در سال ۲۰۰۶ توسط فعالین «ب. ب. آ» از بردگی آزاد شد و الان درس می‌خواند. اعتیادش ترک شده و یک فعال واقعی جنبش لغو کار کودک است.

سوباش سادا

سیزده ساله است. او را از مادرش خریدند، تا کار کند. او را به دهکده‌ی دوری در پنجاب بردند، تا گاوداری کند. از صبح تا یازده شب کار می‌کرد و در ازای آن فقط یک وعده غذا در روز،

دارد. در ضمن به تئاتر خیابانی در طول کمپین‌ها هم می‌پردازد. او یکی از شخصیت‌های فرهنگی گروه تئاتر و موسیقی با مفاهیم اجتماعی است. پوران در کمپین بایکوت کار در کارخانه‌ی فشفشه سازی فعال است. او نقش مهمی را، وقتی که به دهکده‌ی خودش بازگشت، در زمینه‌ی ایجاد دهکده‌ی دوستدار کودکان و ایجاد مرکز توان یابی بال میترا گرام ایفا نمود. پوران توانست کار همه‌ی کودکان دهکده را متوقف سازد و آن‌ها را به مدرسه ببرد. او اکنون کلاس هشتم دبیرستان را تمام کرده و می‌خواهد به تحصیلاتش ادامه دهد.

پوران می‌گوید: تحصیل برای کودکان مثل نفس کشیدن ضروری است.

کالو

کالو هفده ساله است و برده‌ی قرض در کارخانه بوده است. کالو به این مشهور است، که به هنگام ملاقات با رئیس جمهور آمریکا به دلیل کتابی که درباره‌ی کار کودک نوشته بود، به او گفت: کلینتون،



آن هم یک قرص کوچک نان، دریافت می‌کرد. سوباش مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گرفت و هم چنین مورد تجاوز کلامی و فحاشی، که به نظر او از همه چیز بدتر بود. (به مصاحبه‌ی اختصاصی سوباش با شماره‌ی ویژه‌ی «داروگ» درباره‌ی این رژه توجه کنید).

او شب‌ها با صاحب کارش مشروب می‌خورد، تا بتواند سرما را تحمل کند و بعضی روزها هم چای و تریاک، تا بتواند کار کند. سوباش هرگز استراحت نداشت و اگر مریض می‌شد به دکتر برده نمی‌شد. لباس‌های کهنه‌ی بچه‌های صاحبش را می‌پوشید و هرگز لباس نوی بر تن نداشت.

می‌گوید: از نه سالگی کار کرده است و برای چهار سال کار، هیچ پولی به او ندادند. سوباش اکنون یکی از فعالین پر تلاش کمپین دفاع از حق کودکی است و تحصیل می‌کند.

محمود سامسور

من امروز آزادام، اما ۲۵۰ میلیون تن از خواهران و برادران من هنوز یا برده‌ی قرض هستند یا برده‌ی کار مزدی. برای این وضعیت چه کرده‌ای تو؟ و چه خواهی کرد؟

کالو بعد از اتمام دوره‌ی آموزشی به شهر خود برگشت، اما به دلیل مشکلات اقتصادی به مرکز برگشته است. وی بسیار با هوش و درس خوان است و مدرسه‌ی دولتی را با نمره‌های درخشان تا کلاس نهم خوانده است و الان برای کلاس دهم آماده می‌شود. می‌گوید: حس می‌کنم تولدی دیگر یافته‌ام و از اول به دنیا آمده‌ام... آرزو دارم هیچ بچه‌ای مجبور نباشد برده‌ی کار در عرصه‌ی کشاورزی یا قالی بافی و یا... باشد، که یک عمامه‌ی سیاه جلوی دیدش از زیبایی‌های طبیعی را بگیرد.

کالو به آینده‌ی روشن نظر دارد.

سوراخ

از پنج سالگی کار چوپانی کرده است، غذایشان می‌داده و جایشان

جیتندر سادا

شانزده ساله است. در مارس ۲۰۰۶ توسط «ب. ب. آ»، در حالی آزاد شده است که نزدیک به پنج سال بود که قادر به انجام هیچ حرکت طبیعی نبود.

جیتندر سادا روزی چهارده پانزده ساعت بدون استراحت خشت زنی می‌کرده است. مورد شکنجه جنسی هم قرار گرفته است.

امرل لال بانجرا

با خانواده‌اش در یک معدن سنگ کار می‌کرده است. پدرش تصمیم می‌گیرد، که بچه‌ها را به مدرسه بفرستد و به همین منظور با «ب. ب. آ» تماس می‌گیرد. امرل اکنون درس می‌خواند و در گروه تئاتر مردم فعال است.

می‌گوید: این جا فهمیدم آزادی یعنی چی؟

نرما بویاتی، بنگلادش

هفده ساله است و از شش سالگی در یک قهوه‌خانه ظرف شویی می‌کرده است. بعد هم به آشغال جمع کردن و فروش آن در دهاکا مشغول بوده است. الان درس می‌خواند، بازیگر خوبی است و می‌خواهد هنرپیشه شود.

محمد فرهاد، بنگلادش

از دو سالگی در مزرعه‌ی پدر و بعد در مغازه‌اش کار کرده است. الان درس می‌خواند و فعال حق‌کودکی است.

قواسی نورا تنشو ناسا

اهل بنگلادش است. به هنگام بازی دم در خانه دزدیده شده، اما قبل از جا به جایی توسط پدر و مادرش پیدا شد و اکنون درس می‌خواند و می‌خواهد وکیل شود.

آنوشا کارماکار، بنگلادش

در راه مدرسه توسط قاچاقچی کودکان در بنگلادش دزدیده شد، اما قاچاقچی دستگیر و او آزاد شد. درس می‌خواند و می‌خواهد دکتر شود.

محمود توین

دزدیده شده بود و در کارهای بسیار سخت جان‌کننده است. الان آزاد است و کار می‌کند. می‌خواهد مهندس الکترونیک شود و با یک روزنامه هم هم کاری می‌کند.

سوسن بهار

اول آوریل ۲۰۰۷

«مرکز ادبیات کودک، داروگ»
«جمعیت الغای کار کودکان در ایران»

چهارده ساله است. از ساعت هشت صبح تا شب، هفت روز هفته را در مرکز جمع‌آوری آشغال کار می‌کرده است. بخشی از عمر محمود به کار در مزرعه‌ی تنباکو گذشته است. فقط یک سال درس خوانده است. یک روز یکی از فعالین «ب. ب. آ» را می‌بیند و چشمانش باز می‌شود. او را به بال اشرم، مرکز توان‌یابی، فرستادند. او اکنون درس می‌خواند.

محمود سامسور در زمینه‌ی منع کار کودک و جلوگیری از ازدواج کودکان کار می‌کند. و فعال اجتماعی در عرصه‌ی حق تحصیل برای کودکان است. نقاشی‌های زیبایی دارد و به آینده امیدوار است. او می‌خواهد به مدرسه هنرهای زیبا برود.

نیتا لاما

شانزده ساله است و توسط کاپالیش ساتیارتی به یک رهبر عملی جنبش لغو کار کودک تبدیل شده است. در سال ۲۰۰۴، در کمپین آزادسازی کودکان از کار بردگی در سیرک آزاد شد. تابعیت نپال را دارد. او را خریده بودند، تا در سیرک کار کند.

می‌گوید: او را کتک می‌زدند و کارش در سیرک بسیار سخت بود. نیتا لاما، دختر جوان و زیبایی است که در زمینه‌ی حقوق کودکان بسیار فعال است. او و صدها دختر دیگر مورد تجاوز و استثمار جنسی قرار گرفته‌اند.

مانتون سادا

دوازده ساله است و از نه سالگی کارگر خانگی بوده است. او مورد آزار و خشونت قرار گرفته و روزی دوازده ساعت کار می‌کرده است. و در طول کار، فقط در ساعت پنج عصر یک قرص کوچک نان دریافت می‌کرده است.

می‌گوید: با چشم بند سیاه، چشم‌هایش را می‌بستند و می‌گفتند اگر به کسی بگویند او را می‌کشند. بعضی وقت‌ها هم از او برای حمل اجناس قاچاق، که ما فکر می‌کنیم مواد مخدر بوده است، استفاده می‌کردند. مانتون سادا به وسیله «ب. ب. آ» از بردگی نجات یافته است و اکنون فعال حقوق خود و دوستان دیگرش است.

لال کون سادا

شانزده ساله است و در بیهار زندگی می‌کند. در یک کاست به دنیا آمده، که از فرودست ترین‌هاست. مورد تجارت قرار گرفته است و گاوداری، کار خانگی، آب یاری مزرعه و... تمام زندگی کودکی‌اش را سیاه کرده است. به هنگام کار فقط روزی یک وعده غذا، یک قرص نان، دریافت می‌کرد و وقتی هم خسته می‌شد، جای با تریاک به او می‌دادند، تا بتواند به کار ادامه بدهد.

می‌گوید: وقتی که از شدت خشونت فیزیکی مریض می‌شد، دوا می‌بدون نظر دکتر به او می‌دادند که باعث بیماری او شده است. لال کون سادا اکنون آزاد، سالم و فعال است.

کیشو کمار

کارگر خانگی بوده است و دوازده سال دارد! از خانواده‌ای فقیر است. یک سال در مدرسه‌ی دولتی درس خوانده است، اما بعد مجبور شده در خانه بماند و به مادرش کمک کند و غذا ببزد. اکنون آزاد است و درس می‌خواند.

فریاد زدند: «نه، درس می خوانیم!» بعد از ناهار، جلسه‌ی ویژه‌ای با معلم‌ها و زنان دهکده برگزار شد، که بدون اغراق به یکی از بهترین خاطره‌های من تبدیل شد. در این جلسه تعدادی از کودکان هم حضور داشتند. کایلاش از آن‌ها پرسید: آیا اب آشامیدنی تصفیه شده در مدرسه دارید؟ پاسخ آری بود.

او بعد به ضرورت به مدرسه رفتن کودکان دختر و تلاش برای رفع تبعیض از آن‌ها پرداخت. در جواب صحبت‌ها و سؤال‌های او که به ویژه رو به پسران و پدران درباره‌ی ضرورت درس خواندن کودکان دختر صورت می‌گرفت، همگی پاسخ مثبت می‌دادند.

در پایان این مراسم، کیزی - که یک مادر بزرگ هفتاد ساله بود - با رقصی بسیار زیبا ما را بدرقه کرد. کیزی مادر بزرگی بود، که به کمک عروسش و چند زن دیگر یک گروه فشار نه نفره تشکیل داده بود و خانه به خانه‌ی دهکده را زیر پا می‌گذاشت تا تمامی دختران دهکده را راهی مدرسه کند. او دم در مدرسه کشیک می‌داد و اجازه نمی‌داد پدران و برادران این دختران به مدرسه وارد شوند و آن‌ها را به خانه یا سر کار بازگرداند. کیزی به ما گفت: «من از



زنده بودن خودم هرگز این قدر راضی نبوده‌ام، که الان و در این سن هستم. دیدن دخترانی که به مدرسه می‌روند و چیزی از پسرها کم ندارند، پاداش یک عمر رنج و عذاب من است. تسکین همه‌ی دردهایم و انرژی برای بیش‌تر زنده ماندن و شاد بودنم است.» و کیزی به راستی شاد بود و رقص زیبا و شادمانه‌اش که بسیار هم هنرمندانه بود، دل همه‌ی ما را از شوق می‌لرزاند.

کایلاش از دختر کوچکی که قبلاً در کارخانه‌ی توپ فوتبال سازی کار می‌کرد و برده‌ی قرض بود و با رقص کیزی از ته دل می‌خندید، پرسید: بزرگ‌ترین آرزویت قبل از آزادی چه بود؟ دختر کوچک جواب داد: «روزی بتوانم با یکی از این توپ‌هایی که می‌دوزم، باری کنم!» کایلاش در رابطه با کار کودکان و بیکاری بزرگ‌ترها به جمع مردم دهکده گفت: ما در کشورمان قبلاً یک کرور کارگر بیکار داشتیم، حالا شش کرور کودک کار داریم و هفت کرور کارگر بزرگ سال بیکار! و ادامه داد: به دخترها اجازه بدهید به مدرسه بروند. به آن‌ها نگویند اجازه‌ی مدرسه رفتن ندارید، اما به آن‌ها

مرکز دختران

روز دوم ورود به مرکز توان یابی پسران، کایلاش به من گفت: آماده شو که می‌خواهیم به مرکز دختران سر بزنیم، که همیشه پرسیده‌ای آیا برای دختران هم جایی دارید؟

تاریخچه‌ی مرکز توان یابی دختران "پاپیکا اشرم"

فعالین «کمپین دفاع از حق کودکی» از سال‌ها پیش برای مبارزه علیه کار کودکان دختر و آزادی سازی آنان از بردگی قرض به ویژه در ایالت راجستان، که از دیرباز تحت نفوذ عقاید اسلامی و به ویژه شیعه قرار داشته است و به این معنی به قول تلاش گران «گلوبال مارش» جزو کنسرواتوترین مناطق هندوستان است، دست به ابتکار جالبی زدند و کارناوالی را به اسم «مفتی کاروان» سازمان داده و در سراسر هندوستان - به خصوص در این منطقه - به راه انداختند. «مفتی کاروان» از طریق برنامه‌های هنری چون موسیقی، رقص،

تئاتر، و برگزاری میتینگ‌ها و سخن رانی‌ها، مردم را تشویق به عدم به کارگیری کودکان در کارهای مزدی و... و فرستادن آن‌ها به مدرسه می‌کنند. در «مفتی کاروان»، فعالین دختر «کمپین دفاع از حق کودکی» با برگزاری جلسات مختلف آموزشی برای زنان و مردان دهکده‌ها در زمینه‌های بهداشت، حقوق اجتماعی، و ضرورت به مدرسه رفتن کودکان دختر، مردم را تشویق به احترام گذاردن به حقوق کودکان و ادای حق کودکی به آنان می‌کنند. بسیار اتفاق می‌افتد، که فعالین این کمپین برای مدتی در یک منطقه می‌مانند، خانه به خانه می‌روند، صحبت می‌کنند، کلاس آموزشی می‌گذارند، وسایل بهداشتی در اختیار زنان و دختران قرار می‌دهند و هسته‌های اولیه‌ی کمپین دفاع از حق کودکی را بنیان می‌گذارند. تشویق معلمان برای تدریس کودکان دختر یکی از کارهای مهم و دیگر فعالین جوان «کمپین دفاع از حق کودکی» است.

ورود به "پاپیکا اشرم"

هنگام ورود به "پاپیکا اشرم" از ما با ارکستر استقبال شد، این اولین بار بود، که کایلاش ساتیراتی از این دهکده - که در شمار "دهکده‌های دوستدار کودک" است - بازدید می‌کرد. به محض ورود به دهکده، در میدان اصلی آن، کایلاش یک سخن رانی برگزار کرد. در طی این سال‌ها که با کایلاش آشنا شده‌ام، مرا بارها به حیرت واداشته است و هر بار به شیوه‌ای. این بار هم به صرف حضورش گفته می‌شد که برای اولین بار در تاریخ منطقه‌ی راجستان، زن‌ها هم به یک جلسه‌ی علنی - که مردان هم در آن حضور دارند - آمده‌اند. هر چند که زنان "کاست" های بالا رویند به صورت داشتند، اما گفته می‌شد که اولین بار است زنان در جمع حضور پیدا می‌کنند. بعد از سخن رانی کایلاش، کودکان دختری که از بردگی قرض آزاد شده بودند و به مدرسه می‌رفتند، سخن رانی کردند. یکی از این کودکان گفت: «من اگر به مدرسه نمی‌رفتم، چیزی برای گفتن و آموختن به فرزندان خودم نمی‌داشتم و اصولاً در جامعه اسمی و جایگاهی نمی‌داشتم.» کایلاش از بچه‌ها پرسید: آیا سر کار می‌روید؟ و آنان دسته جمعی

کایلاش در صحبت‌هایش به مردم دهکده از جمله گفت: ما رفتیم و پرسیدیم، که قیمت گار و گوسفند چقدر است؟ گفتند بین بیست تا پنجاه هزار روپیه. اما کودکان را هزار و پانصد تا دو هزار می‌فروختند. این شرم آور است. فروختن کودکان شرم آور است. زنان نصف بیش‌تر ثروت جامعه‌ی ما را تولید می‌کنند و هزار و پانصد روپیه فروخته می‌شوند. او درباره‌ی کارخانه‌ی فشفشه سازی منطقه گفت: این کار برای کودکان بسیار خطرناک است. اکثر کودکان سل دارند. ابعاد کار کودک در این رشته بسیار زیاد است و تازه ما نمی‌دانیم که این فشفشه‌ها را یک پسر بچه‌ی چهار ساله درست کرده؟ یا هشت ساله؟ این کودکان هرگز به خانه بر نمی‌گردند و بسیاری از آن‌ها سر کار جان می‌دهند. این کار بسیار خطرناک است و امکان نفس کشیدن را از بچه‌ها می‌گیرد. نگذارید کودکان را به کار بگیرند. پس از پایان دیدار و مراسم در این دهکده، در میان بدرقه‌ی گرم کودکان و زنان، آن‌جا را ترک کردیم.

بازدید از زندگی ایلیاتی

به همت فعالین «گلوبال مارش»، برای کودکان ایلیاتی هم مدرسه درست شده است. و حالا ایل در طی اقامتش در هر منطقه، مدرسه‌ای دایر می‌کند تا کودکان درس بخوانند. در بازدید از ایل، از ما با یک رقص زیبا استقبال شد و بعد به چادر محل درس خواندن بچه‌های ایل دعوت شدیم. بچه‌های مدرسه سرود می‌خواندند و علیه کار کودک شعار می‌دادند. آن‌ها به سئوالات ریاضی و ادبی ما هم پاسخ دادند.



گرفته بودند، چون قطع درختان روی زندگی آن‌ها تاثیر مستقیمی داشت. آن‌ها گفتند: «بسیاری از سیاست مداران، درخت‌ها را برای مصرف شخصی قطع می‌کنند و دهکده‌ها را دچار فقر بیش‌تر می‌کنند. ما هم جلوی این کار را گرفتیم.»

برای ازدواج کایلاش عاشق هم کمپین سازمان دهی شد!

را نپرست. تو در هر حال هندی هستی و کسی حق آزار تو را به دلیل عقایدت ندارد.» در این مطلب من خیلی چیزها نوشتم، اما طبعاً اسمی از ایندرا گاندی نبردم. البته فکر نمی‌کردم کسی این مطلب را چاپ کند، اما پدر سومدا که سردبیر نشریه‌ی «دانش مردم» بود، مطلب مرا چاپ کرد. این خانواده، کلا، خانواده‌ای مبارزو پیشرو بود. پدر بزرگ سومدا از آزادی خواهان به نام و از پیشروان جنبش ضد استعمار انگلیس بود. وقتی که مطلب من در این نشریه چاپ شد، صدها نامه به دفتر آن رسید. مردم بسیاری در نامه‌هایشان مرا تشویق کرده بودند. برخی هم انتقاد داشتند. به همین خاطر، سردبیر نشریه طی نامه‌ای از من خواست جواب منتقدین را بدهم. ادامه این وضع باعث شد، که نشریه از من بخواهد که به عضویت هیات تحریریه‌ی آن در بیایم. من هم این هم کاری را شروع کردم. روزی گذارم به دهلی افتاد. تصمیم گرفتم، که به دفتر «دانش مردم» بروم و سردبیر نشریه را ببینم. وارد دفتر که شدم، دختر بسیار زیبایی را دیدم که نشسته بود و مشغول صحبت کردن با یکی از هم کاران نشریه بود. بلافاصله او را شناختم. سومدا بود. من در نشریه راجع به او خوانده بودم. مقالاتش را هم می‌خواندم. در آن زمان سومدا دانش جوی رشته‌ی دکترای سانسکریت بود. سلامی کردم و بعد خودم را معرفی کردم. اما با عصبانیت شدید او روبرو شدم، که: چرا دروغ می‌گویی؟ کایلاش ساتیارتی هم کار نشریه و یک ژورنالیست

از کایلاش پرسیدم: می‌توانی ماجرای ازدواج ات را با سومدا کایلاش برایم بگویی؟ همه گفته‌اند، که این ماجرا را از تو بپرسم. می‌گویند: من از دوران دبیرستان می‌نوشتم. علاقه‌ی زیادی به نوشتن داشتم، مقالات فلسفی، سیاسی و ادبی. همه فکر می‌کردند، که کایلاش ساتیارتی یک ژورنالیست حرفه‌ای است. آن زمان که ایندرا گاندی نخست وزیر شد - در واقع او به یمن تظاهرات دانش جویان، که من هم آن زمان دانش جوی رشته‌ی مهندسی برق بودم و دبیر انجمن دانش جویان دانشگاه، به روی کار آمد - اولین کاری که کرد بازداشت بسیاری از دانش جویان بود و کسانی که تظاهرات کرده بودند. من هم در لیست دانش جویان بازداشتی بودم. اما من مخفی شدم و هم زمان مطلبی در اعتراض به نقض حقوق انسانی و سرکوب نوشتم. در این مطلب، من به عوض نوشتن یک مطلب سیاسی صرف، از فلسفه و هنر و اندیشه‌ی هند کمک گرفتم و هر آن چه را که می‌خواستم بگویم به این زبان گفتم. از جمله نوشتن، که در عقاید کهن ما آمده است: «مذهب داشته باش یا نداشته باش. هر خدایی را می‌خواهی بپرست یا اصلاً هیچ خدایی

با کایلاش ازدواج کنم. خانواده‌ی من هم تازه بعدها از این ماجرا باخبر شدند و بسیار هم عصبانی شدند. آن زمان من تازه مهندس شده بودم و هنوز کاری نداشتم. مخالفان دست برنمی‌داشتند. به پدر سومدا فشار می‌آوردند. در نتیجه، او هم به سومدا گفته بود یا تا روز شنبه ازدواج می‌کنید یا باید با کس دیگری ازدواج کنی! پنج شنبه شب ساعت ده، سومدا به یکی از دوستان من که وکیل بود، زنگ زد و موضوع را اطلاع داد. آن زمان در شهر ما تلفن زیاد نبود و ما هم تلفن نداشتم.

چه کار کنم؟ نه پول داشتم نه کار. رفتم پیش رئیس دانشگاه، که برای من مثل یک پدر بود. ماجرا را برایش تعریف کردم. او هم ناراحت شد. البته من انتظار پول از او نداشتم، اما در عین حال از این که پشتیبانی مالی از من نکرد، ناراحت شدم. برادرم و دوستانم شروع کردند به فروختن دوچرخه‌ها و ساعت‌هایشان. کار به جایی رسید، که تمام دانش‌جویانی که مرا می‌شناختند ساعت‌هایشان را به خاطر عروسی من فروختند. صبح جمعه مشغول مسواک زدن بودم، تا بعد از خانه بیرون بروم. زنگ در را زدند. راننده‌ی دانشگاه بود، که با پاکت نامه‌ای از طرف رئیس دانشگاه آمده بود. اولش از دیدن پاکت نامه ناراحت شدم. فکر کردم، چک است. راستش بهم برخورد کرده بود. از خودم می‌پرسیدم: حالا که خواسته به من کمک کنه، چرا چک داده؟ من که فرصت خُرد کردنش را ندارم! مادرم هم به درگاه خدا زانو زده بود و می‌گفت: عقل را به سر بچه‌ی من باز آر. پدرش هم که مرده، آخر من چه کنم؟ به هر رو، پاکت نامه را باز کردم. می‌دانی در پاکت نامه چه بود؟ حکم استادی من در دانشگاه از صبح دوشنبه‌ی

است. تو یک جوانکی! سایرین هم قبول نکردند، که من خود کایلاش ساتیراتی هستم که آن مقالات را در نشریه می‌نویسد. من اصرار کردم، که می‌خواهم سردبیر را ببینم. او هم کنجکاو شده بود، که این جوانک را که ادعا می‌کند کایلاش است ببیند. خلاصه، هم دیگر را دیدیم و او بعد از نیم ساعت بحث پذیرفت که من کایلاشیم. البته من می‌توانستم مدرک هویتم را نشان بدهم، اما چون به هیچ وجه غرورم اجازه نمی‌داد، این کار را نکردم. می‌خواستم آن‌ها به حرفم باور کنند. به هر رو، او فهمید که من کایلاش هستم. بعد از تمام شدن کار روزانه، او مرا به خانه‌ی نشان برد. سومدا از دیدن من و دوست هم راهم شوکه شد. ما با هم حرف می‌زدیم و او خجالت می‌کشید. من که به همه دختران خواهر می‌گویم، نمی‌توانستم به او خواهر بگویم. این اولین بار بود، که ما هم دیگر را می‌دیدیم و سومدا نمی‌دانست آیا من ازدواج کرده‌ام یا نه؟ اما من همه چیز را در مورد او می‌دانستم و عکس‌اش را هم در نشریه دیده بودم.

بعد از مدتی به شهر خودم برگشتم. پدر سومدا یک رهبر مبارزاتی بود و من او را برای یک سخن رانی به شهرم دعوت کردم. احساس می‌کردم، که سومدا از من خوشش آمده است، اما در این باره با هم صحبتی نکرده بودیم. شش ماه بعد باز هم به دهلی رفتم. آن زمان من گواهینامه نداشتم و او مرا با ماشین‌اش به منزل یکی از دوستان پدرش برد. ما آن جا درباره‌ی هدف‌هایمان در زندگی، آرزوهایمان، کار و بار و آینده، حرف زدیم. من گفتم، که دارم مهندس می‌شوم. واقعیت آن بود، که من با آن سن جوان می‌توانستم جدا از مهندس شدن، سیاست مدار و وزیر هم بشوم، اما مددکاری اجتماعی را که آن زمان اصلاً شناخته شده نبود و حتا شغلی به این نام وجود نداشت، برای خودم آرزو می‌کردم.

بعد از برگشتن من از دهلی، مادر سومدا متوجه می‌شود که دخترش عاشق شده است. دفعه‌ی بعد که به دهلی آمدم، او با من و دوستم صحبت کرد. از من پرسید: درباره‌ی دختر من چه احساسی داری؟ گفتم: من فعلاً یک دانش‌جوی فقیرم، ولی دلم می‌خواهد وقتی که کاری گرفتم با او ازدواج کنم. بعد از این صحبت، پدر و مادر سومدا تصمیم گرفتند به شهر من بیایند و زندگی مرا ببینند، تا اگر مورد پسندشان واقع شد، ما نامزد کنیم و در غیر این صورت نه.

و ماجرا از این جا آغاز شد. بعضی از نمایندگان پارلمان که یکی از آن‌ها وزیر هم بود و پدر سومدا را می‌شناخت و از من بدش می‌آمد، به او گفته بود که این آدم لایق دختر شما نیست و اگر شما به این شهر بیایید، من با پرچم سیاه و شعار مخالفت، شما را وادار به ترک شهر می‌کنم. از این طرف هم دوستان من در دانشگاه و همین‌طور دانش‌آموزان شهر این موضوع را فهمیدند. همان‌طور که گفتم، پدر سومدا انسان مبارز و پیشرویی بود و تصمیمش را عوض نکرد. او اعلام

کرد، که به شهر ما می‌آید. مخالفین با پرچم سیاه و شعارهای «به خانه برگرد» و بقیه‌ی شهر هم با گل‌های زیبا، پرچم‌های قرمز و ساز و دهل به استقبال رفتند. تمام شهر از من حمایت کرده بود، حتی تاکسی‌ها و درشکه‌ها گل‌آویزان کرده بودند و خوش آمد نوشته بودند و بوق زنان از پدرزن آینده‌ی من استقبال کردند. خلاصه، پدر و مادر سومدا آمدند و رفتند، ولی ما به خاطر مشکلاتی که وجود داشت، نامزد نشدیم. با این همه سومدا اعلام کرد، که من می‌خواهم



همان هفته! با خوشحالی ماجرا را برای خانواده‌ام تعریف کردم. همگی خوشحال شدند.

با پول فروش ساعت‌ها و دوچرخه‌های برادرم و دوستانم، با شلوار جین و تی شرت دانش‌جویی به دهلی آمدم. حتی لباس عروسی هم نداشتم. اما پدر سومدا برایم خریده بود. ازدواج کردم، دست‌زمنم را گرفتم و به خانه بردم. از صبح دوشنبه هم تدریس را در دانشگاه آغاز کردم.

دوازده اسطوره درباره‌ی کار کودک

جهان و هم چنین گسترش ابعاد آن - از زمان انتشار این گزارش تاکنون - یک سیر تاریخی را پیموده است، چنان که دیگر حتا «یونیسف» هم نمی‌تواند خواهان حقوق کافی و متناسب برای کودک کارگر باشد، بلکه امروزه نفس مقوله‌ی کار کودک و ممنوعیت آن مد نظر است. توضیح دیگر این که، بنا به ماده‌ی ۱۳۸ «سازمان جهانی کار»، ممنوعیت کار برای کودک تا سن پانزده سالگی تعیین شده است. بنا به همین کنوانسیون، کودک از سن چهارده سالگی می‌تواند هفته‌ای دوازده ساعت کار سفید - که کار شیفتی نباشد، کار شبانه نباشد و... - را انجام بدهد. اما به یمن تلاش سرمایه داری در تبلیغ تئوری «نسبیت فرهنگی»، این حداقل سن برای اشتغال به کار برای کودکان در کشورهای غیر پیش رفته یا کشورهای «جهان سوم»، به دوازده سالگی تقلیل یافته است.

با توجه به درکی که امروزه در جنبش لغو کار کودک از مقوله‌ی کار کودک داریم، اجازه می‌خواهیم «کار کودک» را این طور تعریف کنیم: هر نوع فعالیت، که به جبر امرار معاش کودک و خانواده‌ی او به کودک تحمیل می‌شود، «کار» است و ما می‌باید خواهان لغو آن باشیم. حتا کاری که مانع از تحصیل کودک هم نشود، «کار» است و جسم کودک را خسته و پژمرده می‌کند؛ چرا که او باید هم به درس اش برسد و هم به کار پردازد.

وجود تعاریفی که حقیقت کار کودک را توضیح نمی‌دهد، در اثر سمپاتی به تئوری «نسبیت فرهنگی» است، که البته نامرعی است و به قول گفتنی باید در لابلای سطور خوانده شود. ما در طی سال‌های اخیر در جنبش لغو کار کودک شاهد تعاریفی از این دست زیاد بوده‌ایم. خانم ویربه که یورگنسن، مسئول «سازمان نجات کودک» در نروژ، با توجه به واقعیت کار کودک در کشورهای در حال رشد، در سال ۱۹۹۷، خواهان حق بیمه و استخدام رسمی کارگران کوچک ده سال به بالا شده بود. ظاهر قضیه، انسانی و ضروری می‌نمود. اما نتیجه‌ی این عمل، تقلیل سن کودکی، توقف رشد کودک، باز نهادن دست بهره‌کشان برای به کارگیری بیش‌تر و این بار «قانونی» کودک، و نهایتاً الزام به کار کودک بود.

همه‌ی ما می‌دانیم، که قوانین در جامعه‌ی بشری نه کافی هستند و نه ضمانت اجرایی دارند، اما با این همه نفس وجود قوانین، در خود، بیان گر ارزش‌های اجتماعی و طبیعتاً حاصل سال‌ها کار و مبارزه‌ی طبقات محروم و آزادی خواهان جامعه می‌باشند. و تصویب قوانینی که کار کودک از ده سالگی را مجاز می‌شمرد، هر چند که ظاهری انسان دوستانه داشته باشد، اما یک پست رفت و بازستانی دست آوردهای جامعه‌ی بشری در این رابطه است.

انواع کار کودک:

"The State of the World Children" انواع کار کودک را چنین بیان

من اجازه می‌خواهم برای شروع بحث، علی‌رغم درک عمومی‌ای که از مقوله‌ی کار کودک و کودکی وجود دارد، به طور اجمالی به تعریف این مقوله بپردازم.

تعریف کودک:

بر طبق کنوانسیون حقوق کودکان، به کلیه‌ی افراد زیر هجده سال، کودک اطلاق می‌شود.

کار کودک:

مبنای این تعریف بر گزارش «یونیسف» در سال ۱۹۹۷ - که یکی از پایه‌ای‌ترین و، در واقع، اولین گزارش معتبر و مکتوب درباره‌ی کار کودکان در دهه‌های اخیر است (The State of the World Children) و من در همان سال آن را از انگلیسی به فارسی ترجمه کردم - متکی است، که مبتنی بر چهار اسطوره است. در این بحث، البته، من تبیین خاص خودم را به صورت دوازده اسطوره درباره‌ی کار کودک - که چهار تای آن را «یونیسف» می‌گوید، شش تای آن را ما در «گلوبال مارش» توضیح داده‌ایم، و دو تای آن هم درافزوده‌ی خودم است - تقدیم حضورتان می‌کنم.

در تبیین «یونیسف»، کار کودک از کار مخرب و زیان‌بخش، تا کاری که سبب رشد و تقویت جسمی و فکری او می‌شود و به تحصیل و تفریح اش هم ضرری نمی‌رساند را شامل می‌شود. «یونیسف» می‌گوید: «بین این دو قطب متضاد، یک فضای کاری وسیع خاکستری وجود دارد، که لزوماً استعمار کودک نیست.»

در تبیین «یونیسف»، کار کودک این طور توضیح داده می‌شود:

- کار تمام وقت در سنین پائین؛
- ساعات طولانی کار در روز؛
- کار هم راه با هیجان و فشار غیر قابل تحمل فیزیکی، اجتماعی و روانی؛
- زندگی و کار خیابانی؛
- حقوق ناکافی و غیر متناسب با کار؛
- کاری که مانع از تحصیل می‌شود؛
- و کاری که به ارزش وجودی و شخصیتی کودک لطمه می‌زند، مانند: بردگی مزدی و استعمار جنسی.

در همین نگاه اول می‌بینیم، که «یونیسف» کار کودک را به نوعی اجتناب‌ناپذیر می‌انگارد. و در نتیجه، خواهان تبدیل آن به انواع بی‌خطرتر و راحت‌تر است. مثلاً اگر ساعات کار طولانی نباشد؛ اگر هم راه با هیجان نباشد؛ اگر حقوق کافی و متناسب با کار داشته باشد؛ و اگر کار مانع از تحصیل کودک نشود؛ اما آیا کودک، اساساً، باید کار کند؟!

لازم به توضیح است، که اولاً آشنایی با مقوله‌ی کار کودک در سطح

نفر تخمین زده است.

«یونیسف» در این گزارش خود هم چنین اسطوره‌های کار کودک را افشا می‌کند و به چهار اسطوره‌ی خود در این رابطه می‌پردازد. گزارش این طور شروع می‌کند: «ویتور دوازده ساله در حین کار ساختمانی دچار برق گرفتگی شد و هم راه پدرش جان سپرد. علت مرگ ویتور، شوک الکتریکی برق فشار قوی بود، که کابل آن را به هنگام مخلوط کردن سمنت می‌بایستی - به طور اجتناب ناپذیر - در دست می‌گرفت. ویتور می‌توانست یکی از چند میلیون کودکی باشد، که در یکی از کشورهای غیر پیش رفته به کار سخت و پر مشقت می‌پردازند. ولی این طور نیست، او در پرتقال به دنیا آمده بود و به هم راه پدرش در یک بنگاه ساختمانی کار می‌کرد.» همین گزارش اضافه می‌کند: درباره‌ی بردگی و کار کودکان، اسطوره‌هایی وجود دارند که باید افشا شوند.

اسطوره‌ی اول:

«کار کودک فقط در کشورهای جهان سوم یا غیر پیش رفته وجود دارد.» «یونیسف» می‌گوید: «در آمریکا، در تحقیقاتی که در سال ۱۹۹۰ صورت گرفت، روشن شد اغلب کودکان مکزیکی و آمریکای لاتینی که در نیویورک زندگی می‌کنند، در مزارع سم پاشی شده‌ی پنبه مشغول کار هستند و بسیاری از آن‌ها خود مستقیماً مورد سم پاشی قرار گرفته‌اند. در ایتالیا، فقط نیم میلیون کودک در کشاورزی، چرم سازی و نساجی به بیگاری مشغول هستند. و در انگلیس، از هر پنج سانحه‌ای که در حین انجام کار منجر به مرگ شده است، یک مورد مربوط به کودکان کارگر بوده است.»

در مورد توضیح این اسطوره، باید این نکته را اضافه کنم که اگر تکیه بر وسعت و عمومیت و جهانی بودن کار کودک، به دلیل خواست لغو فوری آن صورت گیرد،

امری به جا و شایسته است؛ اما اگر تکیه بر وسعت و عمومیت و جهانی بودن کار کودک، حکم قضا و قدری که گویا غیر قابل تغییر است و چون شتری است که جلوی در همه‌ی خانه‌ها می‌خوابد را پیدا می‌کند، آن گاه نه تنها باید آن را مورد نقد جدی قرار داد، بلکه باید نقش سرمایه داری در استثمار مضاعف کودکان کشورهای غیر پیش رفته را که در مجموع کار ساختن بیشترین و پر فروشترین تولیدات را انجام می‌دهند، مصرانه خاطر نشان ساخت.

تا همین چندی پیش، در حدود نود و هشت درصد کل توپ فوتبال و تنیس جهان را کودکان چهار تا پانزده ساله‌ی پاکستانی می‌ساختند. و اکنون به یمن جنبش لغو کار کودک در پاکستان، این تولیدات از طریق جایگزینی کار بزرگ سالان با کودکان صورت می‌گیرد. اما در کشورهای هند و بنگلادش و آفریقا، که بخشی از این تولیدات به آن‌ها انتقال پیدا نموده است، در کارخانه‌های «نایکی» و «ری بوک»، کودکان هفده ساعت در روز کار می‌کنند و حقوقی معادل چهارده

می‌کند: کار کودک را می‌شود به شاخه‌های اصلی: کار خانگی، کار بردگی، کار در مزارع و کارخانه‌ها، کار در خیابان، تن فروشی، و کاری که در خانواده‌ها به ویژه بر دختران تحمیل می‌شود، تقسیم کرد. من با این تعریف، اصولاً مخالفتی - جز این که در آن برای سرپوش گذاشتن بر واقعیات جامعه‌ی سرمایه داری، به کار خانگی کودکان به عنوان اولین کار اشاره می‌شود - ندارم. در دنیایی زندگی می‌کنیم، که دویست و پنجاه میلیون برده‌ی قرض سه تا چهارده ساله وجود دارند. و کار کودکان در کارخانه‌ها و کارگاه‌های کوچک هم وسیع است و هم بُعدی جهانی دارد، که بعداً به آن می‌پردازم. نکته‌ی دیگر هم این که، در این تبیین خود تعریف کار خانگی نیز باید تغییر کند؛ چرا که امروزه بسیاری از کارهای قطعه کاری، سری دوزی، پرس آلومینیم، دارهای قالی بافی، پیچ و مهره سازی و... به محیط خانه کشانده شده‌اند و زنان و کودکان - ضمن رسیدن به سایر کارهای روزمره‌ی خانه - به این کارها هم می‌پردازند.

به گزارش «یونیسف»، و به عنوان نمونه، در مجارستان سی و چهار درصد کودکان زیر چهارده سال به کارهای خانگی، یعنی خدمت کاری، مشغولند. به نظر «یونیسف»، کار بردگی بیش‌تر در جنوب آسیا وجود دارد: بردگانی که بیش‌تر از هشت یا نه سال ندارند. بنا به گزارشات «یونیسف»، کودکان برده در هندوستان در کارخانه‌های سیگار سازی و کاغذ آن، قالی بافی، صفحه و دیسکت سازی، کبریت و فشفسه سازی، ابریشم بافی، و تراش الماس و... مشغول به کارند. کارخانه‌های «میزانپور» و «بابدوهی» و «آسانی» واقع در ایالت «اوترا پراداش» هندوستان، که در آن‌ها کودکان به ناچار تا بیست ساعت در روز کار می‌کنند، تنها یک نمونه از بردگی کودکان هستند. «آفتاب آمد دلیل آفتاب!»، در همین قدم اول ادعای کار خانگی به کنار رفت.

در این جا باید بر این نکته نیز تاکید کنم، که کودکان کارگر در این گونه کارخانه‌ها

از سنین دو و سه سالگی مشغول به کارند و نه از هشت و نه سالگی. و ادامه دهم، که کار کودک و عرصه‌های آن امروزه از ساختن ابزارهای جراحی گرفته تا دوختن کفش «نایکی» و «ری بوک» در چین، گل یاسمن چینی برای تولید عطر در مصر و سایر کشورها، تور دوزی کرس‌های «تریومف» و لباس‌های زیر زنانه در فیلیپین، قهوه‌ی برزیل، نیشکر و قهوه‌ی مکزیکی، جاده سازی، صنعت الکتریسته، و دباغی در ایتالیا، کشتی رانی و ماهی گیری و چرم سازی در انگلیس و کامبوج و فرانسه و آلمان و... قالی بافی، توپ فوتبال سازی در کشورهای مثل ایران، هند و پاکستان و بنگلادش، تا کار سرفی و پادویی و خیابانی در تمامی کشورهای جهان، وجود دارد.

عرصه‌های کار کودک چنان متنوع و تعداد کودکان کارگر چنان زیاد است، که «یونیسف» در سال ۱۹۹۷، تنها در عرصه‌ی کار سخت و پر مشقت، با احتساب کار کودکان در حمل آب آشامیدنی برای خانه‌ها در آفریقا، تعداد کودکان کارگر در سراسر جهان را چهارصد میلیون



شناختن کار کودک، و تلاش برای لغو آن، می‌تواند بایکوت اجناس ساخته شده توسط او باشد.

کرون سوئد در ماه می گیرند.

اسطوره‌ی دوم:

«یونیسف»، ممنوعیت کار کودک را در گرو ریشه کن ساختن فقر نمی‌داند و می‌گوید: «فقر را نمی‌توان ریشه کن کرد، اما کار کودک را می‌توان ممنوع ساخت.»

به همین خاطر است، که «یونیسف» نجات پنجاه میلیون کودک از کار را با هزینه کردن دو درصد از بودجه‌ی سالیانه‌ی نظامی در جهان برای تحصیل کودکان ممکن می‌داند.

طبیعی است، که سعادت مندی و رفاه نهایی بشر به دگرگونی بنیادین نظام سرمایه داری بستگی دارد و فقری که به جامعه‌ی بشری تحمیل می‌شود، برای رسیدن به آن دگرگونی، می‌باید از بین برود و برای ریشه کن ساختن آن نیز از همین امروز باید قدم برداشت.

لازم به توضیح است، که در بررسی اسطوره‌های کار کودک که از جانب جنبش لغو کار کودک صورت گرفته است - و «یونیسف» هم بعضاً آن‌ها را به عاریت گرفته است - راه حل‌های مشخص تر و عملی تری برای این مساله ارائه شده است.

اسطوره‌ی سوم:

«کار اکثریت کودکان در جهان سوم، در کارخانه‌های صادراتی صورت می‌گیرد.» همین جا باید بگویم، که این نه تنها اسطوره نیست، بلکه واقعیتی است که در متن گلوبالیزاسیون عمق بیش تری هم پیدا کرده است. از شیر «نستله» تا «اچ. اند. ام.»، «نایکی»، «ری بوک»، «تریومف»، ابزارهای پزشکی اتاق عمل‌های کشورهای غربی، توپ‌های فوتبال، قهوه و نیشکر، چیدن گل برای تهیه‌ی عطر در کشورهای هند، پاکستان، فیلیپین، کامبوج، چین و... گرفته تا هر چه که مارک ساخته شده در تایوان را بر خود دارد، نشان دهنده‌ی این واقعیت بی تردید هستند. در حالی که «یونیسف» ادعا دارد، فقط پنج درصد کودکان به کار در کارخانه‌های فراملیتی و صادراتی مشغولند.

واقعیت آن است که با جهانی شدن سرمایه، اساساً، کار در کارخانه‌ها برای مصرف خودی دیگر معنا ندارد. اصرار بر این مساله که کار کودکان جهان سوم، کار خانگی است و از سنت ناشی می‌شود - که از طرف نهادهای بین المللی و هم چنین دولت‌های این کشورها صورت می‌گیرد - به دلیل وجود همان تئوری شوم «نسبیت فرهنگی» است، که همان طور که قبلاً نیز اشاره کردم، از طرف «سازمان جهانی کار» و «یونیسف» هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اسطوره‌ی چهارم:

«یونیسف»، اسطوره‌ی چهارم را «بایکوت اجناس» می‌نامد و می‌گوید: «این فقط شامل بخش صادراتی می‌شود، که فقط پنج درصد کار کودک را در بر می‌گیرد و شامل نود و پنج درصد دیگر نمی‌شود. و از طرف دیگر، «بایکوت اجناس» ساخته شده توسط کار کودک، اساساً وقتی مطرح می‌شود که خود «کار کودک» بدواً به رسمیت شناخته شود.» این جا باید بگویم، که اولاً: بایکوت سمبلیک و پرنسپال اجناس و کالاهای معینی، یک نوع ارزش فرهنگی را در خود مستتر دارد. ثانیاً: آن درصد مورد اشاره، بسیار بیش تر از پنج درصد است. و کتمان میزان واقعی آن، خود نشانه‌ی پاشنه‌ی آشیل برخوردار «یونیسف» و نهادهای مشابه به کار کودک است. ثالثاً: یکی از وجوه به رسمیت

اسطوره‌ی پنجم:

این اسطوره، که من آن را اضافه می‌کنم، مبتنی بر کم اهمیت جلوه دادن کار کودکان کشورهای به اصطلاح «جهان سوم» یا غیر پیش رفته در تراست‌ها و شرکت‌های چند ملیتی توسط نهادهایی مانند «یونیسف» است.

شاید برای بعضی از دوستان، اسم بردن از امپریالیسم، نامربوط به نظر آید و یا حداقل نامانوس. اما به طور واقعی در جهان سرمایه داری امروز - و در حالی که حتا بعضی از جریان‌های مارکسیستی یا جریان‌های که خودشان را سوسیالیست می‌دانند، بحث‌هایی از این قبیل که در جهان معاصر با پیدایش مثلاً کارت‌های کردیت و جایگزین شدن کار انسان با ماشین، کار یدی با کار فکری عوض گردیده است، نقش پول کم رنگ تر شده است، و تعاریف جدیدی لازم است؛ جهانی بودن رابطه‌ی سرمایه داری را فراموش می‌کنند و از خاطر می‌برند، که اگر در جایی از این کره‌ی خاکی، کردیت کارت جای پول را گرفته است، اما در جای دیگر همین کره‌ی خاکی به خاطر سکه‌ای پول، انسانی از گرسنگی می‌میرد و یا به قتل می‌رسد - استفاده از واژه‌ی امپریالیسم لازم است. از این می‌گذرم، که سرمایه و بهره کشی از انسان یک رابطه‌ی اجتماعی است. و در درجه‌ی اول، مهم نفس استمار است. می‌خواهد یدی باشد یا فکری.

آن چه را که در این جا می‌خواهم به آن اشاره کنم، این مساله است که سرمایه داری جهانی در عصر گلوبالیزاسیون، یا به تعبیری بربریت مدرن، سعی و تلاش دارد تمامی این کشورها را به حیاط خلوت خود تبدیل نموده و با رویای امپراطوری سرمایه - در ذهن امثال بوش - کشورگشایی کند. هر چند که، به طور واقع، این کشورگشایی و استعمار مضاعف سال‌هاست وجود داشته است و حرف یا واقعیت جدیدی نیست. آن چه که آن را متمایز می‌کند، به ویژه بعد از به اصطلاح «نظم نوین» جهانی، بازگشت به عقب و تحمیل یک سیر قهقاری به طبقه‌ی کارگر و باز پس گرفتن دست‌آورد‌های سیاسی و اجتماعی و حقوقی این طبقه در سطح جهانی است، که مستقیماً بر روی استانداردهای زندگی کل جامعه‌ی بشری تاثیر گذاشته است.

نگاه کنید به شیوع مجدد بیماری سل، تجارت کودکان و برده فروشی، پایین رفتن سطح دست‌مزدها و کم شدن مزایای اجتماعی، حتا در کشورهای دارای سیستم رفاه. به طور واقع با انتقال کارخانه‌ها و استفاده از نیروی کار ارزان یا مجانی، در قیاس با دست‌مزد کارگران متشکل در اتحادیه‌های کارگری در کشورهای غربی و استانداردهای زندگی در این گونه کشورها، بدیل شدن کار کودکان با اشتغال بزرگ سالان دیگر به یک واقعیت غیر قابل انکار بدل شده است. و با این همه، «یونیسف» می‌گوید: فقط پنج درصد کار کودکان در این کشورها به کارخانه‌های صادراتی مربوط است. و به این ترتیب، استعمار کودکان در این عرصه‌ها را اسطوره می‌خواند! اما همین بس که کارخانه‌ی توپ فوتبال و تنیس «ساگا» در پاکستان به تنهایی هشتاد و پنج درصد توپ تنیس و فوتبال جهان را تولید می‌کند و تا همین چند سال پیش، بیش از هفتاد درصد نیروی کار این کارخانه را کودکان چهار تا شانزده ساله تشکیل می‌دادند. به یمن جود جنبش لغو کار کودک و «جبهه‌ی رهایی بخش کودکان از کار بردگی» در پاکستان، کار کودکان در

اجتماعی، و اخلاقی برای کودکان خطرناک بوده و بی رحمانه اند. نه همه‌ی کارها، چون بعضی کارها آسان‌اند و کودکان - در زمان‌های کوتاه و تعیین شده‌ای - برای کسب مهارت به آن‌ها می‌پردازند. به هر تقدیر، اگر کاری مانع تحصیل شود و جلوی رشد و توانایی‌های کودک را بگیرد، کار کودک نامیده می‌شود.

وقتی کار کودک فقط به کار کودکانی که به کار می‌پردازند، اطلاق می‌شود، باید یادآور شد که کار کودک یک مسأله‌ی شخصی نیست، بلکه یک سیستم اجتماعی است که تولید و بازتولید می‌شود. و به وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیستم بهره‌کشی جامعه مربوط است. کودکانی که در این سیکل شوربختی گرفتار می‌شوند، از حق طبیعی و پایه‌ای شان برای تحصیل و یک زندگی طبیعی محروم می‌گردند.

هم اکنون حدود دویست و پنجاه میلیون کودک کارگر در جهان وجود دارند، که به انواع کارهای سخت و پر مخاطره مشغولند؛ یعنی یک کودک از هر شش کودک در جهان.

سفت ترین نوع کار کودک

این قسم کار بر دو نوع است:

- کودکان در کارخانه‌های خطرناک کار می‌کنند، برای مثال در کارخانه‌هایی که مواد خطرناک شیمیایی تولید می‌کنند. ۱۷۱ میلیون کودک در این گونه کارخانه‌ها در سطح جهان مشغول به کارند. - کار در سایر عرصه‌های خطرناک. این نوع کار که بلادرنگ باید لغو شود، شامل کارهایی مانند سربازگیری اجباری، تجارت جنسی کودکان، استفاده از کودکان در صنعت سگس و کار بردگی می‌باشد. در مجموع، ۱۷۹ میلیون کودک به کارهای سخت و پر مخاطره در سطح جهان مشغولند؛ یعنی یک کودک از هر هشت کودک در جهان.

هفت اسطوره‌ی دیگر اسطوره‌ی اول:

«کودکان باید کار کنند، چون فقر وجود دارد.» این مسأله که کودکان بخشا مجبورند به خاطر فقر خانواده‌های خود کار کنند، مسأله‌ی چنان مهمی در نفس وجود مقوله‌ی کار کودک نیست، بلکه گرد و خاک پاشیدن بر یک فاکت واقعی است، که کم‌تر اسمی از آن برده می‌شود. و این فاکت چیزی نیست، جز همان شخصی نبودن مقوله‌ی کار کودک و وجود یک رابطه‌ی اجتماعی و اقتصادی ناظر بر آن. معمولاً پدیده‌ی فقر به عنوان یک توجیه برای کار کودک به کار می‌رود. آن هم در حالی، که هم زمان میلیون‌ها کودک در عرصه‌های کار پر مخاطره برای «آن‌ها»، سرمایه‌داران و صاحب کاران، به کار گرفته می‌شوند. این، در واقع، مانند همان افسانه‌ای است که می‌گوید: کار کودک، تار ریشه کن کردن فقر نمی‌تواند از بین برود.

اما وقتی که فقر به عنوان عامل کار کودک برجسته می‌شود، روی فاکتورهای دیگر را در این رابطه می‌پوشاند. یک فاکتور واقعی که کم‌تر از آن اسمی برده می‌شود، آن است که فقر در اثر به کار کشیدن کودکان به وجود می‌آید. وقتی که کودکان شروع به کار می‌کنند، بی‌سواد می‌مانند، آموزش نمی‌بینند، از مهارت‌های لازم برخوردار نمی‌شوند، و سطح زندگی آنان هیچ‌گاه از آن چیزی که هست، فراتر نمی‌رود. برعکس، فقیرتر می‌شوند و سلامتی شان هم به خطر می‌افتد. کار کودک اساساً دست مزد بسیار ناچیزی دارد و در دراز مدت به

این کارخانه با کار والدین جایگزین شد و با استقرار مهد کودک و شیرخوارگاه در محل کار، مادران هم توانستند به کار بازگردند. البته اکنون این کار به کشورهای هم‌جوار پاکستان منتقل شده است. تور دوزی لباس زیرهای مارک «تریومف» در فیلیپین، «نایکی» و «ری



بوک» در چین، قهوه در برزیل، نی شکر و قهوه در مکزیک، تنباکو در آفریقا، ساختن ابزارهای مدرن و ظریف جراحی برای اتاق عمل در کشورهای غربی در دخمه‌های غیر قابل سکونت و بدون داشتن وسایل ایمنی در بنگلادش و کشورهای مشابه و... فقط نمونه‌هایی از کار کودکان کارگر در این گونه کشورها برای صادرات است. به گفته‌ی «سازمان جهانی کار»، ارزان‌ترین قیچی‌هایی که توسط کودکان چهار تا چهارده ساله در این دخمه‌ها تولید می‌شود، در کشورهای غربی پنجاه دلار قیمت دارد. حال آن که حقوق بعضی یک ساله‌ی این کودکان حتا به مرز پنجاه دلار هم نمی‌رسد. این فقط نمونه‌ای از عدم صحت مدعای نهادهای نام برده است. با اضافه کردن تولید مواد اولیه برای کارخانه‌های معتبر عطر سازی، مبل سازی و... می‌توان تصویر واقعی‌تری به دست آورد. تازه از صنعت سگس و بازار پورنوگرافی و تجارت کودکان و سود هنگفتی که نصیب صاحبان سرمایه از این طریق می‌گردد، در این بحث می‌گذرم. فقط همین نکته بس، که تجارت دختر بچه‌های نه ساله ایرانی در دویبی و هم سرنوشتان آنان در سایر کشورها در صنعت سگس و پورنوگرافی کودکان، سود هنگفتی را نصیب صاحبان این صنعت و کارخانه‌های فیلم سازی می‌کند. به راستی که مدافعان این نظام نکستی باید کلاه‌های شان را بالاتر بگذارند. بنابراین، اسطوره‌ی پنجم را من این طور بیان می‌کنم: این که کار کودکان در کارخانه‌های صادراتی درصد ناچیزی را شامل می‌شود، واقعیت ندارد!

حالا به شش اسطوره‌ی مطرح شده از جانب «جنبش لغو کار کودک» و «دفاع از حق کودکی» می‌رسیم. ما در «جنبش لغو کار کودک»، تبیین‌ها و اسطوره‌های مان از مقوله‌ی کار کودک را - تحت عنوان «از استثمار تا تحصیل» - این گونه تعریف کرده‌ایم:

کار کودک چیست؟

کار کودک به کلیه‌ی کارهایی گفته می‌شود، که از نظر روحی، جسمی،

حق طبیعی شان برای تحصیل محروم می‌مانند، عقب افتادگی جامعه ادامه و وسعت می‌یابد.

اسطوره‌ی پنجم:

«کار کودکان برای کسب دانش و کارآیی بیش تر آن‌ها مفید است.» میلیون‌ها کودک کارگر، توان جسمی و روحی شان را در طول روزهای کار از دست می‌دهند و رشد طبیعی شان متوقف می‌شود. مدرسه و تحصیل به کودکان فقط مهارت شغلی برای آینده را نمی‌آموزد، و نباید هم بیاموزد، که از طریق کار کردن کودکان - در واقع، ترک تحصیل آنان - این امر جبران شود. مدرسه و تحصیل می‌تواند و می‌باید علم و دانش را، حقوق انسانی را، به کودکان بیاموزد و پتانسیل و آمادگی لازم برای زندگی اجتماعی را در آنان به وجود آورد. یک تحقیق علمی نشان داده است، کسانی که به عوض درس خواندن از سنین کودکی به کار پرداخته‌اند، نه تنها از آنانی که در سنین بلوغ کامل به کار پرداخته و مدرسه را تمام کرده‌اند، موفق تر و پر درآمدتر نیستند، بلکه به مراتب بیش تر از آنان در معرض فقر و بیکاری قرار دارند.

اسطوره‌ی ششم:

«کار کودکان باید به رسمیت شناخته شود.» این بحث از طرف پاره‌ای افراد و ظاهراً به منظور بیمه کردن کودکان کار و تضمین حقوق آنان مطرح شده است و از همان آغاز نیز مخالفت بین المللی را برانگیخته است.

حقوق کودکان دادنی نیست، بلکه با خود آنان به طور طبیعی به دنیا می‌آید. و جامعه‌ی بشری قانوناً موظف است از کودکان حمایت و آن‌ها را بیمه کند، آن هم بدون در نظر گرفتن پیشینه و وضعیت اجتماعی، بیولوژیکی و اقتصادی آن‌ها.

حق کودکان برای کار - به معنی برخورداری از حق بیمه - نکته‌ی دیگری به حقوق کودک اضافه نمی‌کند، بلکه یک حق طبیعی و بسیار مهم را از آنان می‌گیرد: حق تحصیل و آموزش را. و متقابلاً به استثمار کودکان جنبه‌ی قانونی می‌دهد، سن کودکی را پائین می‌برد، و نهایتاً مانع رشد کودکان می‌شود. در حالی که تحصیل رایگان با کیفیت بالا و حق بازی و آموزش، بهترین بیمه‌ی کودکان برای جلوگیری از استثمار و کشیده شدن آن‌ها به کار پر مخاطره است. جدا از این، اشتغال به کارهای بی مخاطره و سبک برای جوانان، که به آن‌ها مهارت لازم را می‌دهد و جنبه‌ی عملی درس‌های تئوریک را در بر دارد، از حقوق پایه‌ای آنان بوده و هست.

«تحصیل برای همه‌ی کودکان، همین الان!» کلیدی برای پایان دادن به کار کودک است. صد و چهار میلیون کودک در سن تحصیل، خارج از دایره‌ی تحصیل قرار دارند. تحصیل رایگان، اجباری و با کیفیت بالا، تنها کلید حل مشکل به کارگیری کودکان است. تمامی کودکان جدا از جنسیت، ملیت، نژاد، مذهب، شهروند بودن یا نبودن در محل سکونت خود، باید از تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌ی رایگان، اجباری و با کیفیت بالا برخوردار شوند.

اسطوره‌ی هفتم:

این اسطوره را من می‌گویم: «برای رهایی کودکان از کار، نظام‌های اجتماعی باید دگرگون شوند.»

پائین بردن معیشت خانواده و تنگ دستی بیش تر آن می‌انجامد. کارگران بزرگ تر که قربانی بیکارسازی‌ها می‌شوند، در صورتی که کودکان شان به کار گرفته نشوند، از شانس بیش تری برای حفظ کارشان برخوردار خواهند شد. مساله بدین شکل است: کار کودک، بیکارسازی کارگران بزرگ تر، و پائین رفتن سطح معیشت خانواده‌ها، فقر را تولید و بازتولید می‌کند و این دایره‌ی استثمار و فقر هم چنان به چرخش خود ادامه می‌دهد.

اسطوره‌ی دوم:

«ما به دست‌های کودکان برای شکل دادن به ساختار اقتصادی خانواده‌ها نیاز داریم.» از لحظه‌ای که بحث لغو کار کودک مطرح شد، عده‌ای شروع به تکرار این مطلب کردند که با لغو کار کودک، چه به سر خانواده‌های فقیری می‌آید که تنها نان آورشان را از دست می‌دهند؟! بله، ممکن است بعضی خانواده‌ها برای مدت کوتاهی حتا دچار وضعیت بدتری هم بشوند؛ اما در دراز مدت، لغو کار کودک به نفع تمامی خانواده‌هاست.

جدا از این، توقف و لغو کار کودک در آن جاهایی که عملی شده است، آن چنان هم وضعیت خانواده‌ها را دست خوش تغییر نکرده است؛ چون این کار، اساساً، درآمد چندانی ندارد.

اغلب کودکان کارگر از خانواده‌هایی می‌آیند، که یا والدین آن‌ها بیکارند و یا به کارهای کم درآمد و نیمه وقت مشغول هستند. کودکان به کار گرفته می‌شوند، چون نیروی کار ارزان تری‌اند. بنابراین، این خانواده‌ها نیستند که به کار کودکان نیاز دارند، بلکه استثمارگران هستند که با بیکار ساختن والدین از نیروی کار ارزان کودکان آن‌ها سود می‌جویند.

اسطوره‌ی سوم:

«کودکان برای انجام بعضی از کارها مناسب تر هستند.» این اسطوره سال‌هاست، که به عنوان عذری در به کارگیری و استثمار کودکان بیان شده است: «انگشتان ظریف کودکان به آن‌ها امکان می‌دهد، که گره‌های ظریف تری در قالی بزنند؛ ابزارهای ظریف را بهتر در دست بگیرند؛ و...» اما علم پزشکی ثابت نموده است، که دید جانبی انسان تا شانزده سالگی کامل نمی‌شود. و بنابراین، کودکان نیروی کار ماهرتری برای این گونه کارها نیستند. یک تحقیق در هندوستان نیز به طریق علمی نشان داده است، که کودکان فرش‌های بهتری از بزرگ ترها نمی‌بافند، به ویژه در رابطه با طرح‌های پیچیده تر.

اسطوره‌ی چهارم:

«کار کودک برای رشد کشورهای غیر پیش رفته ضروری است.» تاریخ نشان داده است در دنیایی که علم و تکنولوژی تا این حد رو به پیش است، به کارگیری کار کودکان و سودجویی از آنان در کشورهای غیر پیش رفته، به فقر مردم این کشورها هم چنان می‌افزاید؛ چرا که با به کار گرفته شدن کودکان، و بازماندن آنان از تحصیل و آموزش، بخش قابل توجهی از مردم جامعه بی‌سواد می‌شوند و از رشد علمی و آموزش تکنولوژی عقب می‌مانند. اما تحصیل کودکان، و لغو کار آن‌ها، به رشد علمی و آموزش تکنولوژی در جامعه می‌افزاید و بیرون آمدن این گونه کشورها از دایره‌ی فقر را تضمین می‌کند. تحصیل، قلب تکامل است و تا زمانی که کودکان کار می‌کنند و از

متحد»، بیانیه‌ای در مورد حقوق کودک منتشر ساخت، که شامل ده بند اساسی بود.

هیچ یک از این بیانیه‌ها، تضمین اجرایی نداشتند؛ چرا که عدم رعایت آنان، پیگرد حقوقی به دنبال نداشت و از هیچ گونه مکانیزم کنترلی نیز برخوردار نبودند. البته باید تاکید کرد، که «کنوانسیون حقوق بشر» حقوق نام برده را در مورد تمامی ابنای بشر، از جمله کودکان، در نظر دارد. و مجموعه‌ی نهادها و گروه‌هایی که در سطح جهان به نظارت بر چگونگی اجرای حقوق بشر گمارده شده‌اند، هم چنین وظیفه دارند بر اجرای حقوق بشر در زمینه‌ی کودکان نیز نظارت کنند. برخی از این حقوق که در کنوانسیون‌های مختلف به تصویب رسیده‌اند، به طور ویژه مربوط به کودکان می‌شوند.

بند بیست و چهارم «کنوانسیون حقوق بشر» در مورد حقوق سیاسی و شهروندی، به کودکان حق داشتن نام، ملیت و امنیتی را که هر خردسالی بدان نیاز دارد، می‌دهد. این کنوانسیون هم چنین شامل منع مجازات اعدام برای کودکان کم سن می‌باشد. در کنوانسیون مربوط به حقوق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هم مصوبه‌های ویژه‌ای مبنی بر عدم سوء استفاده از کودکان (بند ۱۰-۳) و ارتقای روحی و رشد جسمی آنان (بند ۲-۱۲) و نیز حق تحصیل (بند ۱۳) وجود دارد.

به لحاظ تاریخی، برای اولین بار این دولت لهستان بود که در سال ۱۹۷۸، قدم عملی‌یی در زمینه‌ی تدوین کنوانسیون حقوق کودک برداشت. بسیاری از کشورها، به ویژه کشورهای غربی، با تزلزل پشت این پیشنهاد دولت لهستان قرار گرفتند. استدلال این کشورها، آن بود که کودکان هم اکنون شامل کنوانسیون حقوق پایه‌ای بشر می‌باشند. از این رو، قطع نامه‌ی لهستانی - مانند بیانیه‌ی سال ۱۹۵۹ - مورد انتقاد قرار گرفت و ناکافی ارزیابی شد.

از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹، گروه کاری «زیر مجموعه‌ی کنوانسیون حقوق بشر» شکل

گرفت، که قرار شد سالانه بین یک تا دو هفته برای ایجاد کنوانسیونیی به این منظور فعالیت کند. طرح و مفاد «کنوانسیون حقوق کودک» در سال ۱۹۷۹ توسط این گروه برای تصویب در اختیار اجلاس سالانه‌ی «سازمان ملل متحد» قرار گرفت. و سرانجام در بیستم نوامبر ۱۹۸۹، چنین کنوانسیونیی از طرف اجلاس رسمی «سازمان ملل متحد» به رسمیت شناخته شد. «کنوانسیون حقوق کودک» بدون رای گیری تصویب شد. بدین معنی، که هیچ دولتی خود را در مقابل آن قرار نداد. از اقدامات جدی دیگر در زمینه‌ی حقوق کودک، کنفرانس جهانی بررسی مساله‌ی استثمار جنسی کودکان، در اگوست ۱۹۹۶ در سوئد؛ کنفرانس بین المللی در مورد کار کودکان در اکتبر ۱۹۹۷ در اسلو؛ و طرح «کنوانسیون جدید ممنوعیت کار کودکان»، که به یمن فعالیت‌های «گلوبال مارش» (رژه جهانی) در سال ۱۹۹۸ در نشست رسمی «سازمان جهانی کار» در ژنو مورد بررسی قرار گرفت، را می‌توان نام برد.

«یونسف» در گزارش سال ۱۹۹۷ خود در بررسی بی حقوقی کودکان

به نظر من، این مساله که در ذات نظام سرمایه داری جز شوربختی انسان چیزی نهفته نیست و اساسا تا آن جا که به این نظام برمی‌گردد، هیچ حق انسانی‌یی نه تنها طبیعی نیست، بلکه برای به دست آوردن آن باید از هفت خوان‌های بی شماری گذشت، یک واقعیت غیر قابل انکار است؛ اما نکته همین جاست. ما می‌توانیم و می‌باید با شرکت در جنبش‌های جاری و ارتقای کمی و کیفی آن‌ها، حق مان را به آن‌ها تحمیل کنیم و جاده را برای دگرگونی بنیادین، تا بی نهایت آرمان‌گرایی، صاف و آسفالت کنیم. ما می‌توانیم و می‌باید به آن‌ها بگوییم، که در مقابل نظام ستم و استثمارتان ایستاده‌ایم، که نمی‌گذاریم خون فرزندان مان را به شیشه کنید و این جهان را واژگونه ناشدنی بنمایانید. خرج دو روز ارتش شما، برای باسواد کردن کودکان ما کافی است. این را ما می‌خواهیم شدنی بنماییم. ما می‌توانیم و می‌باید به آن‌ها بگوییم، و وادارشان کنیم، که بیش از این بر گرده‌های نحیف کودکان مان فشار نیاورید. جهان ما به یمن کارهایی که از دست طبقه‌ی ما بر آمده و می‌آید، آن قدر ثروت دارد که به کار کودکان ما نیاز نداشته باشد.

آن‌ها می‌خواهند نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه به لحاظ فرهنگی نیز به ما حقنه کنند، که همین است و بس! اما من می‌گویم: گل همین جاست، همین جا برقص. رقص کودکانه و شاد ما می‌باید به آن‌ها بگوید: نه! بس نیست و همین نیز نباید باشد! ما این را نمی‌خواهیم، حق مان را می‌خواهیم و حق ما زمینه ساز رهایی ماست؛ چرا که حق مان با خودمان به دنیا می‌آید و علم به این، یک دست آورد جنبش انسانی ماست؛ دست آوردی که بشریت شریف، جدا از هر خواست گاه تحمیل شده بر آن، به صراحت از آن دفاع می‌کند. بنابراین، همان طور که تاریخ نشان داده است، ما می‌توانیم حرف مان را، حداقل‌های مان را، به کرسی بنشانیم. موظفیم این کار را بکنیم؛ چرا که این، یکی از سکوه‌های پرش ما برای دگرگونی نهایی این نظام نکبتی

است؛ چرا که برحق ترین و عاطفی ترین آن‌هاست.

جنبش جوان ما با قدم‌های کوچک، ولی مطمئن خویش این را نشان داده است. به آن بپیوندید.

در بخش دوم این بحث، من به مساله‌ی کودکان در ایران و چرایی ویژگی آن می‌پردازم و امیدوارم که با بحث و دیالوگ جمعی به تدقیق و تعمیق آن کمک شود، تا نهایتاً بتوانیم قدم‌های جدی و عملی‌یی برای بهبود این وضعیت برداریم. اما اجازه می‌خواهم، قبل از آن اشاره‌ای مختصر به تاریخچه‌ی حقوق کودکان داشته باشم.

حقوق کودک قبل از «کنوانسیون حقوق کودک»

در سال ۱۹۲۴، «اتحادیه‌ی ملل» بیانیه‌ای صادر کرد، که بر مبنای آن پنج بند اساسی در زمینه‌ی امنیت کودکان و رفاه آنان تصویب شد (بیانیه‌ی ژنو). در سال ۱۹۵۹ نیز اجلاس مرکزی «سازمان ملل



- دختران بیش از پسران کار می‌کنند. اما چون کار آنان غالباً کار خانگی است و ارزش گذاری نمی‌شود، در گزارشات رسمی نیز مورد اشاره قرار نمی‌گیرد؛

- پنجاه و شش درصد کارگران کودک در کشورهای در حال توسعه، پسران هستند؛

- بنا به گزارش سازمان‌های بین‌المللی، هر سال دست کم یک میلیون دختر بچه به تجارت و استثمار جنسی سوق داده می‌شوند و یا به زور و اجبار، وادار به تن فروشی می‌گردند؛

- کار کودکان در کشورهای صنعتی نیز به امری رایج تبدیل شده است. فقط در بریتانیا، پانزده تا بیست و شش درصد کودکان یازده ساله به نوعی کار اشتغال دارند؛

کودکان و تمویل

- صد و چهل میلیون کودک شش تا یازده ساله در کشورهای در حال توسعه از امکان تحصیل و آموزش برخوردار نیستند. تعداد کودکانی که مجبور به ترک تحصیل می‌شوند نیز به همین میزان می‌رسد؛

- سی درصد کودکانی که تحصیل را شروع کرده‌اند، ترک تحصیل می‌کنند. در بعضی از این کشورها این رقم نزدیک به شصت درصد است؛

- در مجموع، بیست درصد کودکانی که در سن تحصیل بسر می‌برند، از آموزش محرومند. و این در حالی است، که تنها یک قلم از سود سرمایه داران مربوط به فروش قهوه، رقمی در حدود شش میلیارد دلار است، که با آن می‌توان بیست میلیون کودکی که در این عرصه استثمار می‌شوند را به مدارس ابتدایی فرستاد و هزینه های تحصیل آن‌ها را دست کم تا کلاس چهارم ابتدایی تامین نمود؛

- در کشورهای پیش رفته‌ی صنعتی از کل کودکانی که نام نویسی کرده‌اند، نود و هشت درصد به مدرسه می‌روند و دو درصد دیگر وارد مدرسه نمی‌شوند؛

- بنا به گزارش «مرکز اقتصادیات کئوپراتیو پاریس» (او.ا.ث.د) در چهل و نه کشور پیش رفته‌ی صنعتی، پانزده تا بیست درصد دانش آموزان در سنینی ترک تحصیل می‌کنند، که توانایی و ظرفیت لازم برای کسب شغل را ندارند. همین گزارش می‌افزاید: بیست و پنج درصد کودکان فرانسوی مشکل ریاضیات دارند و سواد آکادمیک شان پائین است؛

- در سال ۱۹۹۴ در بریتانیا، هزاران دانش آموز در سن شانزده سالگی و قبل از اخذ دیپلم، ترک تحصیل کرده‌اند؛

- برخوردهای فیزیکی و حتا تیراندازی در مدارس فراوان است. فقط در سال ۱۹۹۵ در آمریکا، چهار درصد دانش آموزان دوازده تا نوزده ساله مورد ضرب و شتم در حیاط مدرسه قرار گرفته و مصدوم شده‌اند. در سوئد هم در عرض یک سال، هزار و پانصد پسر و پانصد دختر در اثر جراحات، تحت مداوای پزشکی قرار گرفته‌اند؛

وضعیت عمومی

- هر سال بیش از دوازده و نیم میلیون کودک زیر پنج سال در کشورهای در حال توسعه از بین می‌روند. نه میلیون از این کودکان در اثر بیماری‌هایی جان خود را از دست می‌دهند، که در کشورهای پیش رفته از یک قرن قبل می‌توان با داروهای ساده و ارزان آن‌ها را مداوا کرد؛

- عدم دسترسی به وسایل پیش رفته‌ی پزشکی در کشورهای فقیر

چنین می‌نویسد: «رنج دیده ترین کودکان جهان، حق تقدم برای استفاده از وسیع ترین امکانات را بایستی داشته باشند. و برای این که بتوان بر زندگی آن‌ها تاثیر گذاشت، بایستی باریشه‌ی فقر و عدم رشد و تغذیه آن‌ها جنگید. در دنیایی که تکنولوژی تا بالاترین حد تکامل، پیش رفت کرده و سرمایه‌ی جهانی سه برابر شده است، هیچ عذری برای رنج کشیدن کودکان و عدم استفاده‌ی آن‌ها از امکانات و حقوق شان پذیرفته نیست. نیات خیر بایستی در تمایل سیاسی ادغام شوند. یک چهارم مخارج نظامی کشورهای غیر پیش رفته می‌تواند به مهم ترین مسایل و خواسته های طرح شده در اجلاس وسیع کنوانسیون حقوق کودک پاسخ بدهد. هم چنین یک تغییر دیگر و مساوی با این در زمینه‌ی تخصیص بودجه و کمک رسانی به پایه‌ای ترین مشکلات اقتصادی و اجتماعی، به همان اندازه می‌تواند پاسخ گو باشد. این شکل بررسی در مورد مساله‌ی مورد نظر، به معنی درخواست از کشورهای ثروت مند برای کمک به کشورهای فقیر و یا ترغیب به کار خیریه نیست، بلکه بر حقوق و وظایف تکیه دارد. برای این که حقوق کودکان به دست آید، به پشتیبانی قوی اجتماعی نیاز است. اما علی رغم این که نیم قرن از تشکیل «یونیسف» گذشته است، متاسفانه احتیاج به حفاظت از کودکان هیچ کم نشده است.»

اشاره‌ی بیش تر از این به لیستی از برنامه ها و کنوانسیون‌های موجود، شاید خوش باوری و امید به این که گویا کودکان ما از وضعیت نسبتاً مناسبی برخوردارند را دامن بزند. اما متاسفانه آمار و ارقامی که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود و از طرف نهادهای رسمی می‌مانند «یونیسف»، «نجات کودک»، «سازمان جهانی کار» و... - و در مورد ایران، روزنامه های مختلف و نیز ارگان‌های دولتی - ارائه شده‌اند، گواه و شاهد شرایط غیر انسانی زندگی کودکان ما هستند.

در مراجعه به این آمار و ارقام رسمی، این نکته را هم باید در نظر داشت که آمار و ارقام آورده شده هنوز از واقعیت فاصله دارند. چه از این نظر که جامعه‌ی سرمایه داری نهایت تلاش خود را می‌کند، که بر فقر و گرسنگی، تبعیض و نابرابری، ناشی خود سرپوش بگذارد؛ و چه به این لحاظ، که بخشی از این فجایع انسانی به خاطر خصلت پنهانی شان، مانند سوء استفاده جنسی از کودکان و یا کار خانگی، اساساً قابل آمارگیری نیستند.

* * *

کودکان از نگاه آمار: کودکان و کار

- حدود دویست و پنجاه میلیون کودک زیر چهارده سال در سطح جهان، با احتساب کشورهای نظیر چین و سایر کشورهای پیش رفته‌ی صنعتی، به نوعی در عرصه های اقتصادی مشغول به کار هستند؛

- با افزودن کودکانی که برای خانواده‌های شان آب می‌آورند و هیزم جمع می‌کنند، این رقم به چهارصد میلیون نفر نیز افزایش می‌یابد. با احتساب دختران بی شماری که به کارهای خانگی مشغول هستند، رقم واقعی دیگر به سختی قابل محاسبه است؛

- اکثریت کودکان کارگر در کشورهای در حال توسعه به کار مشغول می‌باشند. در این کشورها، نسبت کودکان کارگر یک به چهار است. نصف کل کودکان کارگر در آسیا، و حدود یک سوم آن‌ها در آفریقا به سر می‌برند؛

- هفتاد و پنج درصد از کودکان کارگر ده تا چهارده ساله، حداقل شش روز در هفته کار می‌کنند. ساعات کار روزانه‌ی نیمی از این کودکان، به نه ساعت و حتا بیش تر از آن می‌رسد؛

ماده فقهی ۶۲۳ از یک طرف برای سقط جنین، محدودیت‌های قانونی ایجاد می‌کند و حتا برای کسی که منجر به سقط جنین زن باردار از طریق ضرب و شتم وی شود، حکم قصاص را مجاز می‌شمارد؛ اما از طرف دیگر، در صورت قتل طفلی که به منظور تنبیه مورد ضرب و شتم قرار گرفته، ولی ناخواسته فوت می‌شود، فقط ده روز زندان و پرداخت دیه تعیین می‌کند.

در اسلام، سزای زنا محصنه، «رجم» (سنگ سار) است. زن محصنه (زن شوهردار) اما اگر با مردی نابالغ - یعنی کودک زیر پانزده سال - رابطه‌ی جنسی داشته باشد، سنگ سار نمی‌شود و فقط تعزیز می‌گردد (تبصره‌ی ماده‌ی ۸۳ قانون مجازات اسلامی). گزارشات دادگاه‌های اسلامی که در برخی از مجلات ایران منعکس می‌شود، مبین رنج کودکان از موارد بی‌شمار آزار جنسی توسط مادران و دیگر زن‌های نزدیک است. سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان که اسلام با پیش بینی و اعلام موارد و تنبئات آن، در واقع بر آن‌ها صحنه می‌گذارد و راه برون رفت از مشکلات ناشی از آن را هم نشان می‌دهد، یک طرفه نیست و فقط محدود به زن آزاری (دختر آزاری) نمی‌شود، بلکه به طور کلی کودکان را اعم از دختر و پسر مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. موارد تجاوز به پسر بچه‌ها، که آیات اعظام در باب آن و به زبان «لواط و قذف» صدها صفحه سیاه کرده‌اند، به طور شگفت‌آوری فراوان است.

به نظر من، در این قوانین و شریعات نوع وحشت ناک و حادی از سادیسم سکسی وجود دارد، چه آن‌جا که با ختنه کردن و دوختن لبه‌های آلت تناسلی زنان، در واقع آنان را اخته می‌کنند؛ چه آن‌جا که دختر نه ساله را قانوناً مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهند؛ و چه آن‌جا که پسر بچه‌ها را موضوع آزار جنسی می‌نمایند. مراسم و نمایشات عهد عتیق و حجری متناسب با این قوانین، مانند «جشن تکلیف»، عمق این افتضاح و بیگانگی این نگرش به مثابه آیینی جهل و خرافه با بشریت مدرن در ابتدای قرن بیست و یکم و ضدیت آن با دست‌آوردهای تاکنونی در زمینه‌ی حقوق کودکان



را به وضوح به نمایش می‌گذارد و افشا می‌کند. «جشن تکلیف»، به راستی به مراسم قربانی کردن انسان در پیش‌گاه خدایان می‌ماند، کوبیدن مهر زن شدن، تکلیف داشتن، و اجازه‌ی رسمی به تشکیل خانواده، بر پیشانی کودکان نه ساله است. تصور لرزه‌ای که

جهان موجب می‌شود، که سالانه سی هزار زن در زمان وضع حمل و یا در دوران بارداری بمیرند. کودکانی که این زنان در شکم داشته‌اند یا می‌میرند و یا به خیل کودکان بی‌سرپرست و فقیر اضافه می‌شوند؛ - روزانه بیست و چهار هزار کودک در کشورهای در حال رشد می‌میرند. یک سوم این کودکان کم‌تر از پنج سال سن دارند؛

- در جنگ‌های گوشه و کنار جهان در این چند ساله‌ی اخیر، بیست میلیون کودک کشته، شش میلیون زخمی و دوازده میلیون بی‌خانمان گشته‌اند. هفت میلیون کودک هم به بیماری‌های روانی مبتلا شده‌اند؛

- به گزارش «یونیسف»، سالانه سیصد هزار کودک در جنگ‌های بزرگ ترها شرکت می‌کنند؛

مقوق کودکان در ایران و قوانین مربوط به کودکان: قوانین شرعی

در فقه اسلامی و هم چنین قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، که منتج از فقه و شریعه است، صفحات زیادی به کودک در مراحل جنینی اختصاص داده شده و راجع به «حمل» (یعنی جنین) قوانین و تبصره‌های زیادی نوشته شده است.

ماده‌ی ۹۷۵ قانون مدنی جمهوری اسلامی می‌گوید: «حمل از حقوق مدنی متمتع می‌گردد، مشروط بر این که زنده متولد شود.»

طبق مقررات قانون مدنی، حمل (یعنی کودکی که هنوز متولد نشده) از تاریخ انعقاد نطفه عیناً مانند کودکی به دنیا آمده است، مشروط بر این که زنده متولد شود. از نظر این قانون، اگر کودک پس از به دنیا آمدن فوراً بمیرد، اهمیتی ندارد.

ماده‌ی ۸۷۵ قانون مدنی در مورد حملی که موروث او فوت کرده، چنین مقرر می‌دارد: «شرط وراثت زنده بودن در حین فوت مورث است و اگر حملی باشد، در صورتی ارث می‌برد که نطفه‌ی او حین الموت بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه پس از تولد فوراً هم بمیرد.» (حقوق کودک، جلد اول، «نگاهی به مسائل حقوقی کودکان در ایران»، شیرین عبادی)

ماده‌های بی‌شماری از قانون مدنی ایران، به توضیح شرایط و موارد بی‌ظیری مانند حادثه‌ی انعقاد نطفه در حین فوت اختصاص داده شده است، تا در موجزترین لحن، رابطه‌ی مالکیت و جایگاه کودک در آن مشخص گردد. طبق این قوانین، نطفه‌ای که خارج از ازدواج بسته شود، حتا اگر بعد از آن پدر و مادر با هم ازدواج کنند، به آن دو روا نیست؛ قانونی نیست؛ و حتا از همان امکانات و شرایط غیر انسانی مقررات اسلامی هم برخوردار نمی‌شود.

در مکتب اسلام، کودک نه به عنوان موجودی انسانی و مستقل، بلکه به مثابه نتیجه‌ی یک معامله و «ازدواج» قابل بحث، بررسی، و دارای حق و حقوق - البته در چهارچوب اسلامی آن - می‌شود. قوانین اسلامی رسماً برای کودکان خارج از ازدواج (ولد الزنا و حرام زاده) حقی قائل نیستند. ماده‌ی ۱۱۶۷ قانون مدنی می‌گوید: «طفل متولد از زنا به زانی ملحق نمی‌شود.»

الحاق طفل به زانیه نیز فقط الحاقی طبیعی است و رابطه‌ی کودک با مادر هم در این موارد قانوناً به رسمیت شناخته نمی‌شود. «علمای» اسلام، علت این بی‌مهری به طفل را تنبیه پدر و مادر به دلیل داشتن رابطه‌ی نامشروع اعلام می‌کنند. ماده‌ی فقهی ۶۲۲، در تعیین حد تادیب کودک، آزار کودک تا حد «کشته نشدن» وی را شامل می‌شود.

این پژوهش، بین وضعیت اقتصادی خانواده و خشونت بر کودکان رابطه‌ی معناداری وجود داشته است. (نوروزی) هم چنین در یک مطالعه‌ی توصیفی در سال ۱۳۷۵، میزان گستردگی و بدرفتاری جسمی با کودک در دو منطقه‌ی سه و بیست آموزش و پرورش نشان گر آن است، که شیوع خشونت جسمی بیش از سایر اشکال بوده و نیز مهم‌ترین عوامل بسترساز در منطقه‌ی بیست، بیکاری پدر و مادر و در منطقه‌ی سه، تحصیلات پایین است. (رحیمی موقر) در سال ۷۷، نتایج حاصل از بررسی سنجش نگرش والدین نسبت به تنبیه بدنی کودکان، بیان گر آن است که هفده درصد والدین، فرزندان خود را در مواقع نافرمانی تنبیه بدنی می‌کنند. (کاظمی پور) نظر سنجی دیگری که در سال ۷۷ بر روی ۷۱۵ نفر جمعیت هجده سال و بالاتر در تهران در زمینه‌ی کودک آزاری و راه‌های مقابله با آن انجام گرفته، نشان می‌دهد نیمی از پاسخ‌گویان اعتقاد به میزان بالای خشونت علیه کودکان داشته‌اند و از عواملی چون فقر فرهنگی، بی‌سوادی والدین و مشکلات خانوادگی به عنوان فاکتورهای مستعد کننده نام برده‌اند. (فخرایی) نتایج حاصل از ۳۲۱۴ تماس تلفنی با صدای مشاور بهزیستی نیز بیان گر آن است، که دو درصد کودکان مورد ضرب و جرح توسط والدین واقع شده، چهل و هشت درصد توسط والدین و معلمین تنبیه بدنی شده، و شصت و پنج درصد نیز توسط والدین و معلمین آزار عاطفی دیده‌اند. تماس گیرندگان، کودکان زیر هجده سال و والدین بوده‌اند. (قاسم زاده)

مطالعاتی نیز در سال‌های ۱۳۷۰ (ابراهیمی قوام) و ۱۳۷۴ (هوشدار و هم کاران) در خصوص کودک آزاری جنسی صورت گرفته، که نشان می‌دهد اضطراب شدید، اختلالات روان - تنی و نیز سطح پایین اعتماد به نفس در قربانیان آزار جنسی وجود دارد. هم چنین مطالعاتی در سال ۷۸ (محمدخانی) در زمینه‌ی وضعیت کودک آزاری بر روی ۱۴۴۳ دانش آموز پسر پایه‌ی دوم راهنمایی در پنج منطقه‌ی شمال، جنوب، شرق، غرب و مرکز شهر تهران، نشان می‌دهد که نرخ شیوع کودک آزاری در بین کودکانی که از خانواده‌های کم درآمد و فقیر بوده و مادران آن‌ها خانه دار و پدران شان بیکار بوده‌اند، بیش تر بوده است. بالا بودن جمعیت خانوار، تحصیلات و شغل پایین والدین، و افسردگی آن‌ها، از جمله عوامل مستعد کننده‌ی کودک آزاری در این جامعه بوده است.

هم چنین طی پژوهشی که در زمینه‌ی موارد کودک آزاری جسمانی بر روی مراجعین به سه درمانگاه و مراکز اورژانس اختصاصی اطفال در شهر تهران به سال ۱۳۷۹ انجام شده است، ۱۲/۲ درصد مراجعین به این مراکز دچار کودک آزاری جسمانی شده‌اند. شدت آسیب وارده در ۱۲/۸ درصد موارد شدید و در ۸۷/۲ درصد متوسط بوده است. و نیز بیش تر کودکان آسیب دیده، توسط والدین خود آسیب دیده‌اند. پدران و مادران به ترتیب ۵۱/۲ درصد و ۳۴/۱ درصد، عامل کودک آزاری بوده‌اند که ۳۴/۱ درصد عاملین خود سابقه‌ی آزار جسمی در کودکی داشته و ۲۶/۴ درصد نیز سابقه‌ی انجام کودک آزاری در گذشته را داشته‌اند. عوامل مستعد کننده در این پژوهش، بیش فعالی، شب‌ادراری و ناخواسته بودن فرزند مطرح شده است.

مقوق شهروندی و کنوانسیون‌ها

دولت ایران، «کنوانسیون حقوق کودک» را پذیرفته است. اما تحت نام حفظ نسبیّت فرهنگی و قوانین تطبیقی با آن، قوانین ذکر شده در بالا

بر دل‌های کوچک کودکانی که از این مساله واهمه دارند، حتا آنان که می‌دانند خانواده‌های‌شان دست به چنین کاری نخواهند زد، لرزه بر تن هر انسان شریف و آزاده‌ای می‌اندازد.

قوانین مدنی

تبصره‌ی یکم ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی، مصوب ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی، سن بلوغ را برای دختر، نه سال کامل قمری و پسر، پانزده سال کامل اعلام داشته است. و این به معنی اجازه و تکلیف ازدواج است. اما در معنی فقهی، بلوغ به معنای رشید بودن و رشد کامل نیست. بنابراین، دختر بچه‌ی نه ساله طبق قوانین جاری اسلامی می‌تواند مورد تجاوز رسمی قرار بگیرد، ولی حق دخل و تصرف در املاک خویش و یا حاصل دست رنج خود را ندارد؛ زیرا که بالغ بودن به معنای رشید بودن نیست. در این باره، شریعت اسلام می‌گویند: بلوغ زمانی است، که قوای جسمی صغیر نمو نموده و آماده‌ی توالد و تناسل می‌گردد و به یکی از سه امر زیر شناخته می‌شود:

۱- روئیدن موهای خشن بر پشت آلت تناسلی؛ ۲- خروج منی؛ ۳- سن، و آن پانزده سال تمام قمری در پسر و نه سال قمری تمام در دختر است. حیض و حمل در زن بلوغ نیست، بلکه کاشف از آن است که قبلا بالغ شده است؛

این‌ها، گفته‌های فلان آخوندک حوزه‌ی علمیه‌ی قم نیست. این‌ها، قوانین مدون و جاری حاکمیت اسلامی نشسته در ایران است. قوانینی که در ابتدا، و به اجبار، شرط بلوغ را تغییرات فیزیکی می‌داند؛ اما به دختران که می‌رسد، از آن جا که هیچ طفل نه ساله‌ای شامل این خصوصیات نمی‌شود، علایم طبیعی و پذیرفته شده و علمی بلوغ در زن (عادت ماهانه و توان حاملگی) را دور زده و می‌گوید این‌ها فقط نشان دهنده‌ی آن است که قبلا بالغ شده است. این، یعنی تجاوز آشکار و قانونی به کودکان؛ یعنی رسمیت دادن به پدوفیلیسم؛ یعنی کودک آزاری سیستماتیک، آن هم به شنیع ترین و کثیف ترین شکل آن.

در سراسر رساله‌ی آقای خمینی، به مسایل متعددی در مورد سوء استفاده‌ی جنسی از کودکان برخورد می‌کنیم، که البته نه تحت عنوان سوء استفاده‌ی جنسی، بلکه تحت عنوان چگونگی کیفر دادن یا مکروه و مباح بودن مثلا سکس دهنی با کودک شیر خواره و... نوشته شده است. مساله‌ی ۲۴۱۰ در توضیح المسایلی ایشان، صفحه‌ی ۴۸۹، می‌گوید:

«اگر کسی دختر نابالغی را عقد کند و پیش از آن که نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنان که او را افضا (پارگی مجری تناسلی) نماید، بهتر است او را طلاق گوید.»

ماده‌ی ۱۱۷۹ قانون مدنی تصریح می‌کند، ابوین حق تنبیه اطفال خود را دارند، اما به استناد این حق نمی‌توانند کودک خود را خارج از حد تادیب تنبیه کنند. و این حد تادیب، آزار کودک تا حد کشته نشدن اوست. پر واضح است، که نفس وجود چنین قوانینی به رشد خشونت و کودک آزاری در جامعه دامن می‌زند. مطلب زیر، که توسط عزیزه شاهمرادی در سمینار ادبیات کودک «داروگ» در سال ۲۰۰۳ بیان شده، گوشه‌ای از این مصائب را نشان می‌دهد.

«در سال ۱۳۷۲، طی یک مطالعه بر روی ۲۲۴۰ تن از دانش آموزان دبیرستان پنج منطقه‌ی آموزش و پرورش در تهران، نشان داده شده که سابقه‌ی خشونت در ششصد دانش آموز دختر و پسر وجود داشته و شایع‌ترین نوع آن خشونت جسمی بوده است. بر اساس

راهنمایی را تمام کرده‌اند، به دبیرستان راه نیافته‌اند و جذب بازارهای کار رسمی و غیر رسمی شده‌اند. نیمی از این ترک تحصیل کردگان را دختران تشکیل می‌دهند.

در اتاق نیمه تاریک، پشت دارهای قالی، دختران مشغول کار هستند. در تولیدی‌ها، کودکان ده تا چهارده ساله پشت چرخ‌های خیاطی می‌دوزند. در چهار راه استانبول، ساختمان پلاسکو، کودکان دست فروش با بسته‌ای در دست به دنبال مردم می‌دوند.

کودک کارگر شانزده ساله‌ای که یک سال کار می‌کند، اما استخدام نشده است می‌گوید: «روزی یازده ساعت کار می‌کنم».

پسری پانزده ساله، روزی یازده ساعت و در هفته شصت و شش ساعت کار می‌کند. قانون منع کار کودکان بیش از بیست و چهار ساعت در هفته را می‌گوییم. کارفرما می‌گوید: «به... پس در مغازه را تخته کنیم. بفرمائید، ما اصلا کارگر نخواستیم».

یکی از بهانه‌های کارفرمایان برای استخدام کودکان زیر پانزده سال، سخت گیری قانون کار جهت اخراج کارگران بالای پانزده سال است...»

آن چه خواندید، متن کتبی سخن رانی سوسن بهار در کنفرانس «تحولات و نقش جنبش کارگری در ایران» بود، که توسط «انجمن پژوهش گران ایران»، در تاریخ دهم و یازدهم ژوئن سال ۲۰۰۵ استکهلم برگزار شده بود.

را به کار می‌گیرد. و ناشی از این وضعیت، از همان ابتدا با بند اول این کنوانسیون دچار اختلاف می‌شود. چرا که در تعریف کودکی، بند یک «کنوانسیون حقوق کودک»، کودک را چنین تعریف می‌کند: «به کلیه‌ی افراد زیر هجده سال، کودک اطلاق می‌شود»، در حالی که جمهوری اسلامی تعریف دیگری از کودک و شرایط بلوغ او دارد.

جمهوری اسلامی کلیه‌ی کنوانسیون‌های مربوط به حقوق کودکان، از جمله «کنوانسیون حقوق سیاسی شهروندی کودکان» مبنی بر منع مجازات اعدام برای کودکان زیر هجده سال را امضا کرده است. اما به گفته‌ی «سازمان عفو بین الملل»، در نامه‌ی اعتراضی شانزدهم ژانویه‌ی ۲۰۰۶ به دولت جمهوری اسلامی، از سال ۱۹۹۰ تا به حال، بیست و هشت مورد اعدام کودکان زیر هجده سال در این کشور وجود داشته است.

کودکان و قانون کار در ایران

طبق مواد ۷۹ تا ۸۴ قانون کار اسلامی، منطبق با «کنوانسیون حقوق کودک»، کار کودکان زیر پانزده سال ممنوع است و کارهای پر مخاطره و مشقت آور هم تا سن هجده سالگی ممنوع می‌باشد. اما تبصره‌ی ۱۸۸ ماده‌ی ۷۹ قانون کار، در عمل با قائل شدن استثنا، اجازه‌ی رسمی و قانونی بهره کشی از کودکان را صادر می‌کند. بنا بر این تبصره، افراد مشمول «استخدام کشوری» - کودکانی که برای دولت کار می‌کنند - و کودکانی که در کارگاه‌های خصوصی خانوادگی به کار مشغولند، در دایره‌ی قانون مذکور قرار نمی‌گیرند. در عین حال، اگر ابوبین یک کودک با کارفرمای او قرارداد ببندند، چون «ولی» کودک به شمار می‌آیند، حق واگذاری و اجاره دادن فرزند خود به صاحبان کارگاه‌های خصوصی را دارند.

با وجود این تبصره، ابعاد بهره کشی از کودکان در ایران، غیر قابل تصور می‌شود. معاون وزیر کار و امور اجتماعی، در دسامبر ۲۰۰۵، برای اشتغال به کار کودکان زیر هجده سال در بیست و سه رشته‌ی پر مخاطره، اعلام خطر نمود. (رجوع کنید به خبرنامه‌ی «جمعیت الغای کار کودکان»، www.darvag.com)

با مراجعه به آمار و اسناد متفاوت در داخل ایران و مقایسه‌ی آماری آن‌ها بنا به گزارشات «اطلاعات بین المللی»، «گزارش»، «ایران»، «انتخاب»، «شرق» و... و هم چنین اسناد «یونیسف» و «یونسکو» (این بماند که سازمان فرهنگی یونسکو در ایران، در سال ۱۳۷۵، به سرپرستی دکتر عباسی، یک بودجه‌ی تحقیقی در زمینه‌ی تاثیرات خطبه‌های نماز جمعه بر سواد مردم اختصاص داده بود!)، طبق برآوردی که من کرده‌ام، در حدود نه میلیون کودک زیر هجده سال در ایران به انواع کارهای پر مخاطره مشغول هستند، که از این تعداد جمعیتی در حدود دو میلیون نفر را کودکان کار خیابانی تشکیل می‌دهند.

کارفرما: هر چه کودک تر، بهتر!

نگاهی به وضعیت حقوقی کارگران کودک و نوجوان در ایران

جمله‌ی فوق، و همین طور آمار و ارقام زیر، عنوان و متن گزارشی به همین مضمون است، که عینا از «روزنامه‌ی زن» برایتان نقل می‌کنم:

«بنا به آمار سرشماری سال ۱۳۷۵، یک میلیون و هشت صد هزار کودک ده تا هجده ساله در بخش‌های صنعت، خرده فروشی، تعمیرات، حمل و نقل و صیادی به کار اشتغال داشته‌اند.

در همین سال، سه میلیون و صد و پنجاه هزار کودک که مدارس

DARVAG

Journal for Children
No.18 - May 2007

Editor: Susan Bahar

Adress:

Darvag

Box 854

101 37 Stockholm - Sweden

www.darvag.com

Email: suzanbahar@hotmail.com

Tel: (046) 70- 66 00 106

Postgiro: 923 19 14 - 4

ISSN: 2402 - 5914

چهار هزار کیلومتر رژه علیه تجارت کودکان در هندوستان، پاکستان، نپال و بنگلادش

(بیست و پنجم فوریه - بیست و دوم مارس ۲۰۰۷)



ده ها هزار انسان هم صدا فریاد کشیدند زنده باد:
آزادی

آگاهی

انقلاب!